

دروس خارج تفسیر

سال ۹۲–۹۱

حضرت آیت الله سید کاظم مصطفوی نیا

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۲-۹۱

نویسنده:

سید محمد کاظم مصطفوی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا ۹۲-۹۱

مشخصات کتاب

سرشناسه:مصطفوی نیا، سیدکاظم،۱۳۳۱

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله سیدکاظم مصطفوی نیا۹۲-۹۱ /سیدکاظم مصطفوی نیا.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج تفسیر

آیات مربوط به ولایت و امامت و فضیلت اهل بیت از اول قرآن به ترتیب آیات ۹۱/۱۱/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

آیات مربوط به ولایت و امامت و فضیلت اهل بیت از اول قرآن به ترتیب آیات

بعد از که بحث رجال به پایان رسید، چهارشنبه ها آیاتی که درباره امامت و ولایت و فضیلت اهل بیت آمده است از ابتداء قرآن تا آخر به ترتیب، بحث و تفسیر کنیم. که شاید جزء شیرین ترین بحث ها باشد برای اینکه تجمیع کامل یک جا من ندیدیم و تفسیر کاملی درباره کل آیاتی که در ابتداء تا انتهاء درباره ولایت اهل بیت آمده باشد هم نباشد لذا شکل بحث شکلی خوبی می نماید. و از طرف دیگر ما نیاز داریم به عنوان طلبه و به عنوان یک پیرو اهل بیت که بحث ولایت را به دقت بفهمیم و تفسیر هم آشنا بشویم که دو جهت دارد آشنایی با تفسیر آن هم تفسیری که درباره ولایت و امامت و فضیلت است.

مقدمه کلیاتی ذکر می شود

به عنوان مقدمه در این باره که بحث تفسیری است،

تفسیر چیست و انواع آن کدام است

اولا تفسیر چیست و انواع آن کدام است؟ تفسیر عبارت است از واکاوی الفاظ برای به دست آوردن معنا از عمق الفاظ. با این تعبیر هر الفاظی نیاز به تفسیر ندارد بلکه الفاظی که عمق دارد لذا تفسیر مختص قرآن است.

تعریف ترجمه و تأویل

ترجمه برگردادن است از لغتی به لغت دیگر. تاویل پیدا کردن وجه برای عبارت است. در مثال «قالَ رَبِّ أَرِنی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی» (۱) در این آیه خدا به موسی می گوید بزودی مرا می بینی که این ظاهرش با ضرورت شرع و عقل تطبیق نمی کند که پروردگار متعال قابل رؤیت بصری و حسی نیست عقلا و فلسفیا و شرعیا. در یک جمله وجود مطلق قابل احاطه نیست و رؤیت احاطه است. پس این را باید تأویل کنیم و معنای دیگر برایش پیدا کنیم که ارتباطی هم داشته باشد. رؤیت را تاویل می کنیم به درک معرفتی علم الیقینی. یا درباره یک آیه هست و عبارت آن تقریبا عبارت واضحی است اما پس از مراجعه می بینیم که لایه هایی دارد که ما باید به آن برسیم. اینجا جا برای تفسیر آماده می شود و باید تفسیر کنیم مثلاـ «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَـ الضَّالِّین» (۲) که معنایش معلوم است اما اینها چه کسانی هستند؟ آیا یهود و نصاری باشد یا غاصبین و نصاب باشد یا منحرفین و شکاکان باشد؟ اما تبیین در برابر اجمال است. آنجایی که یک کلمه اجمال دارد و آن را شرح دادیم با توجه به لغت نامه یا دلیل خارجی می شود تبین دربرابر اجمال که تردید است. توضیح این است که معنا معلوم است ولی بخواهیم کاملا معنایش را روشن کنیم و شرح و تفصیل بدهیم. مثلا عالم یعنی دانشمند اما این را توضیح بدهیم که کسی که زحمت کشیده دانشی به دست آورده و الان چیزهایی را می فهمد و می تواند تدریس و جواب مسئله بدهد.

۱- (۱) . سوره اعراف ، آیه ۱۴۳.

۲- (۲) . سوره حمد ، آیه ۷.

انواع تفسیر که سه نوع است

انواع تفسیر: تفسیر به طور کل سه نوع است:

۱.تفسیر قرآن به قرآن

نوع اول: تفسیر القرآن بالقرآن که روایت هست که «کِتَابُ اللَّهِ یُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضا» (۱) . تفسیر قرآن به قرآن مثال واضحش «اللَّهُ الصَّمَد لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَد» (۲) که تفسیر برای صمد است.

۲. تفسیر قرآن به نصوص

قسم دوم: تفسیر قرآن به روایات که آن هم می شود تفسیر اصلی که حامل وحی و مفسر وحی هست. حامل وحی رسول الله الاـعظم است و مفسر وحی امیرالمؤمنین است. مثل تفسیر کلمه حکمت که در سوره جمعه آمده است ، «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ» (۳) امیرالمؤمنین حکمت را تفسیر کرده است، می فرماید: «أَفْضَلُ الْحِکْمَهِ مَعْرِفَهُ الْإِنْسَانِ نَفْسَه»

۳. تفسیر به عقل و به رأی (دو تبصریه این تفسیر)

قسم سوم: تفسـیر به عقل یا تفسیر به رأی. در رسائل خوانده اید که «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار» که مقعد یعنی جایی که می نشیند و صـندلی او را از آتش درست می شود. این نوع تفسیر از لحاظ شرع ممنوع اعلام شده و نصوص زیادی مبنی بر نهی از تفسـیر به رأی. اما یک تبصـره دارد که اگر کسـی از طریق عقل قطع پیـدا کنـد به معنای قرآن، اشـکالی ندارد. تبصـره دیگر اینکه اگر کسـی تفسـیر می کنـد از لحاظ عقل ولی می گویـد رجاء یعنی شایـد این باشد، این هم اشـکال ندارد. بنابراین از ورود عقل منع اصلی وجود ندارد. منعش این است که در حد یک عقل متعارف استحسانی یا غیر قطع براساس رأی خودش قرآن را معنا کند، می شود تفسیر به رأی.

ص: ۲

۱- (۳) . بحار الانوار ، جلد ۱۰ ، صفحه ۱۲۲. ۲. سوره توحید ، آیات ۲ و ۳.

۲- (۴) ۳. سوره جمعه ، آیه ۲. ۴. غرر الحکم و درر الکلم ، صفحه ۱۹۹.

۳- (۵) ۵. تفسیر الصافی ، جلد ۱ ، صفحه ۳۵.

بهترین تفسیر نوع دوم است

بهترین تفسیر و کامل ترین تفسیر قرآن به وسیله نصوص است که درست هم قرآن و عترت است و همان ارتباط قرآن و عترت است که مفسِّر و مفسَّر است. اما تفسیری که قرآن به قرآن باشد، خیلی کم است و خیلی هم مشکل است. البته تفسیر قرآن به قرآن که در چهل سال اخیر شروع شده که عبارت است از تفسیر موضوعی. تفسیر موضوعی یک نوع تفسیر قرآن به قرآن است. شما اگر خواستید درباره یک آیه ای تحقیق کنید، یک موضوع را مثلا کلمه معاد، بعد بروید کل آیاتی که درباره این کلمه آمده و کنار هم قرار دهید، از مجموع چیزهایی استفاده می کنید. طبیعتا تفسیر مثل اجتهادی شرائطی دارد. شرائطش این است: ۱. ادبیات و بلاغت. ۲. پایبندی به واجبات و محرمات. ۳. قصد قربت. ۴. تتبع آراء و اقوال. ۵. نذر و توسل. این پنج شرائط را که داشتیم، صحیحش این است که هم از روش قرآن به قرآن کمک بگیریم، هم از نصوص کمک بگیریم و هم از ادله عقلیه که می شود تفسیر جامع از لحاظ منابع. اینها قراردادی نیست و اگر از خود قرآن هم از نصوص و هم از ادله عقلیه استفاده کنیم با رعایت آن شرائط و قصد قربت، در حین عمل یک چیزی اضافه می شود که الهاماتی است که خود قرآن می هد. که آن الهامات را ذوق عرفانی هم می گویند. مثل اینکه آیت الله فاضل لنکرانی می فرمود: درباره آیه تطهیر شبهه داشتم که این ابتدائش درباره زنهای پیامبر است و انتهایش درباره زنان پیامبر است. یک مرتبه دیدم که هر کجا جمله معترضه و پرانتز جا دارد. این جمله معترضه و براساس وجهی امده و یک دخل مقدر است. زنها را که صحبت می کند، ممکن است سوال بشود که پس اهل بیت چی؟ پرانتزی جوابش را می دهد که اهل بیت انما یرید الله که حسابشان جداست. که این را ذوق عرفانی یا الهامات می گویند.

مفسر کیست؟

اما مفسـر کیست؟ ما به این حقیقت رسـیده ایم که انسان مفسـر قرآن نیست، قرآن مفسر انسان است. در مقدمه آن می گوییم: قرآن که جمع آوری شـده است، یـک مجموعه ای است از آیـات «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فی كِتابٍ مَكْنُون» (۱) و هیچ کم و زیادی نشده و محفوظ است. تحریفی در قرآن وجود ندارد. روایات یا اظهارنظرهای بعضـی از شـیعه ها و بعضـی از سنی ها که آمده است، تحریف شـده اما حقیقت نـدارد. اگر خواستیـد صـیانه القرآن عن التحریف در البیان سـید الاسـتاد مراجعه کنید که یک نکته اش این است که ائمه ارجاع می دهد به قرآن به قول مطلق و فرموده اند: آن روایاتی درست است که با قرآن مطابق باشد و مراجعـات به قرآن در روایات مکرر آمـده. این ارجاع به قرآن به قول مطلق دلیل بر این است که قرآن تحریف نشـده. مضافا بر آن آیه که «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون» (۲)

جمع آوری قرآن به دست چه کسی بوده؟

امـا اینکه قرآن چه کسـی جمع کرده است؟ ابنـاء عـامه می گوینـد عثمان. عثمان از بیسوادهای معروف بود و خلفای ثلاثه سـه وصف معروف دارنـد: اول اینکه سابقه دهها ساله شـرک. دوم اینکه عـدم سـهم گیری در غزوات و جنگها و سوم بی سوادی. عثمان که سواد نـداشت اما معروف شده است که این قرآنی که هست، رسم عثمانی است. عثمان یک لقب دیگر هم دارد که حراق القرآن هست و قرآن سوز است. تمـام قرآنهـا را جمع کرد و تطبیق کرد، دیـد این قرآنهـا درست نیست املاء و انشـاء و صورش اما آنقدر سواد نداشت که آیه قرآن ناقصـش هم احترام دارد و به اندازه امروزی که سـربازهای آمریکایی که قرآن را سوزاندند و مسلمانها تظاهرات کردند، این مقدار هم اطلاعات نبود. گفت قرآن که کامل نبود، همه را سوزاند. بعد یک قرآن را گرفت و اعلام کرد که از بیت نبوت و رسم الخـط علی علیه السـلام که در حـالت خـانه نشـینی بود، قرآن جمع شـده و در اختیـارش بود، از او گرفت و به او اعتمـاد داشت و هر کسـی به حضـرت علی اعتمـاد دارد و این را اعلام کرد و به اسم عثمان ثبت شد.

ص: ۴

۱- (۶) ۱. سوره واقعه ، آیات ۷۷ و ۷۸. ۲. سوره حجر ، آیه ۹.

۲- (۷) ۳. کافی ، جلد ۱ ، صفحه ۲۲۸.

روایت اصول کافی حدیث شماره ۱

کتاب اصول کافی باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمه حدیث اول محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب روایت تا جابر «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أُنْزِلَ إِلَّا كَذَّاب وَ مَا جَمَعَهُ وَ حَفِظَهُ كَمَا نَزَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ» کسی نیست از مردم که ادعاء کند که قرآن را کامل کرده، مگر اینکه کذاب باشد و قرآن را به طور کامل جمع نکرده مگر علی بن ابی طالب و ائمه

سوال و جواب: انزل و نزّل که هر دو از ابواب متعدی هستند فرق نمی کند اما نزل و نزّل فرق می کند. اما آن روایت سندش را ندیدم و برفرض هم درست باشد، آن تفسیر قرآن است که قبول نکردند که اضافاتی هم دارد. ما از این روایت به دست آوردیم فقط توسط حضرت علی بوده برای اینکه قطعا قرآن فعلی قرآن کامل است و راویهایی که در تاریخ ثبت شده و قراء، راویها درست و اهل کوفه و بصره هستند که این قرائت نقل کرده اند که همه شان شیعه هستند. روات شیعه هست و قرائتی است که براساس اشراف اهل بیت است و روایت کافی هم می گوید غیر از حضرت علی قرآن کامل دیگر وجود نداشت و قرآن فعلی هم براساس ادله، قرآن کامل است و جای قرآن کامل هم مهبط الوحی بوده و چه کسی قرآن را از اول نوشته و در تاریخ قطعی چه کسی نویسنده قرآن بوده، با این نکات به دست می آوریم که این قرآن همان قرآنی است که عثمان از حضرت علی گرفته و به نام عثمان ثبت شده.

ص: ۵

چه کسی قرآن را می تواند تفسیر کنند

اما تفسیر قرآن: کسی می تواند قرآن را تفسیر کند که قابلیت داشته باشد از نظر حقیقی و از لحاظ نصوص و آیات. ما در آیات قرآن هست که «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ» (۱) که علی بن ابی طالب است و آن می تواند تفسیر کند. و در روایات داریم «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» (۲) . پس از قرآن و از این روایت استفاده شد که مفسر اصلی و اول قرآن علی بن ابی طالب است. وجدانیات هم هست که جمع قرآن توسط حضرت علی بوده و تفسیر و تاویلش توسط علی علیه السلام بوده و علم حضرت علی توان تفسیر داشت و نص معتبر هم جمع و تفسیر را به حضرت علی نسبت می دهد پس مفسر معلوم شد.

چرا انسان مفسر قرآن نیست

نکته بعدی انسان مفسر قرآن نیست برای اینکه اولاـ از این من عنده علم الکتاب و انما یعرف القرآن من خوطب به بوده، به دست می آید که معنای قرآن را انسان عادی نمی داند، این از لحاظ نصوص. اما از لحاظ علمی: بشر آن علمی را ندارد که آن محتوای بلند و عمیق قرآن را تفسیر کند هرقدر علمش باشد. دلیل وجدانی این است چرا این همه تفسیر نوشته شده؟ چون باطن قرآن هنوز هم واکاوی نشده است در حالی که تفسیر کامل یک بار کافی است. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فی أَحْسَنِ تَقْويم ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِين» (۳) فلسفه می گوید مُثل افلاطونیه است. علم می گوید بهترین ساختار جسمانی فیزیکی انسان است. عرفان می گوید که با فطرت آفریده و بهترین. ثم رددناه فلسفه می گوید هبوط کرد و در عالم ناسوت آمد. علم می گوید پژمرده شد. عرفان می گوید از انسانیت به سوی حیوانیت رفت. از یک آیه هر کسی یک استفاده که این استفاده است، تفسیر نیست. بنابراین انسان مفسر قرآن نیست بلکه مستفید است. اینکه بعضی دانشمندان می گویند اگر قرآن نبود، انسان هنوز معنای کاملش معلوم نبود. آن دانشمند فرانسوی می گوید که انسان موجود ناشناخته است. پس قرآن است که انسان را معرفی کرده. شما موضوعی تحقیق کنید کلمه انسان که چه تعریفی دارد درباره انسان. یک جمله درباره احوال انسان که می فرماید: «هُوَ الَّذی خَلَقَ لَكُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعا» آنچه در دنیا آفریده شده به سوی انسان است که این را علم جواب نمی دهد که انسان محور است. در آیه کوتاه می فرماید «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون» . انسان از خدا تا به خداست. این است حقیقت انسان. دیگر شرح دارد مبسوط که اگر قرآن نبود، انسان معرفی نمی شد.

۱- (۸) . سوره رعد ، آیه ۴۳. ۲. کافی ، جلد ۸ ، صفحه ۳۱۲.

۲- (۹) ۳. سوره تین ، آیات ۴ و ۵. ۴. سوره بقره ، آیه ۲۹.

۳- (۱۰) ۵. سوره بقره ، آیه ۱۵۶.

اهل بیت در قرآن ۹۱/۱۱/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

اهل بیت در قرآن

عنوان بحث ما اهل بیت علیهم السلام در قرآن بود.

تفسیر آیات دال بر شأن ائمه (ع)

تفسیر آیاتی که در ولایت و امامت و فضیلت اهل بیت دلالت دارند. در این پاره از گفتار، در حقیقت از مفاهیم و کلیات مربوط به تفسیر آیات ویژه اهل بیت بحث می شود که برجسته ترین آن کلیات به این شرح است: ۱. تدوین قرآن براساس نص معتبر و تحلیل علمی تاریخی توسط مولی امیرالمؤمنین علیه الصلاه و السلام صورت گرفته است. ۲. محفوظ بودن قرآن از تحریف که ادله آن بیان شد. ۳. تفسیر و معنا و اقسام آن.

تفسیر واقعی تفسیر خود ائمه (ع) است

۴. تفسیر واقعی عبارت است از تفسیری که توسط ائمه اهل بیت صورت بگیرد که گفتیم معنای قرآن اختصاص به من خوطب به دارد.

بیان حاکم حسکانی در مورد مطلب فوق

و در این رابطه محقق حسکانی که از علمای برجسته ابناء سنت هست نقل می کند که علی علیه السلام فرمود «ما نزلت آیه الا و قد علمت فیمن نزلت و علی من من نزلت و بمن نزلت» (۱) . ۵. انسان مفسر قرآن نیست بلکه قرآن مفسر انسان است.

شناخت قرآن به عترت و شناخت عترت به قرآن است

۶. عترت رسول الله ائمه آل البیت مفسر قرآن هستند و قرآن مفسر عترت است که اگر خوب بخواهیم قرآن را بشناسیم وعظمت و فضیلت قرآن را درک کنیم از عترت بشناسیم و اگر عترت را بخواهیم خوب بشناسیم، باید از قرآن بشناسیم. اگر بگویید که دور می شود، می گوییم کتاب و کلام است. عترت کتاب الله است و قرآن کلام الله است که چون هر دو یک چیز نیستند، مشکل دور را حل می کند.

ص: ۷

۱- (۱) . شواهد التنزیل ، جلد ۱ ، صفحه ۴۴. ۲. تفسیر عیاشی ، جلد ۱ ، صفحه ۵.

قرآن و عترت با هم هدایتگر بشریت هستند

۷. ارتباط قرآن و عترت که قرآن و عترت با هم متصل هستند و هر دو مجموعا هدایتگر کل بشریت است تا بلندای ابدیت که گفته شد رمز خاتمیت هم این است و الا در هر زمانی به پیامبری نیاز و ضرورت وجود دارد. قرآن و عترت خاتمیت را توجیه می کند و ابدیت را برای دین اسلام تامین می کند که برگرفته از حدیث ثقلین است

بیان تفسیر عیاشی در ارتباط قرآن و عترت

عیاشی در حدیثی از حضرت رسول نقل می کند: «فقال رسول الله فی آخر خطبه خطبها: إنی تارك فیکم الثقلین: الثقل الأکبر، و الثقل الأصغر، فأما الأکبر فکتاب ربی، و أما الأصغر فعترتی أهل بیتی فاحفظونی فیهما- فلن تضلوا ما تمسکتم بهما» که هدایت و تلفیق قرآن و عترت در این حدیث ثقلین آمده است. آمده است اگر می خواهید من را حفظ کنید یعنی نبوت را به این دو ثقل متمسک بشوید.

منزل قرآن چه چیزهایی است؟

۸. منزل قرآن چه چیزهاست؟ یک محقق قدرتمند سنی به نام حاکم حسکانی کل آیاتی که درباره ائمه اهل بیت آمده است را جمع کرده است تحت عنوان شواهد التنزیل که در این کتاب یک روایت را نقل می کند عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : مَا نَزَلَ فِی أَحَدٍ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ مَا نَزَلَ فِی عَلِیٍ (۱) . روایت دیگری را نقل می کند از مجاهد که راوی معروف ابناء عامه هست و از اعتبار بالایی برخوردار است، می گوید: ما أَنْزَلَ اللَّهُ آیَةً فِی الْقُرْآنِ إِلَّا عَلِیٌ رَأْسُهَا (۲) . و عیاشی نقل می کند از امام باقر علیه السلام: «قال أبو جعفر یا خیثمه القرآن نزل أثلاثا ثلث فینا و فی أحبائنا، و ثلث فی أعدائنا و عدو من کان قبلنا و ثلث سنه و مثل» (۳)
منزل قرآن اجمالا معلوم شد که ائمه و اطهار است از طریق شیعه و سنی.

ص: ۸

۱- (۲) ۱. شواهد التنزیل ، جلد ۱ ، صفحه۵۲. ۲. شواهد التنزیل ، جلد ۱ ، صفحه ۵۳.

۲- (۳) ۳. تفسیر عیاشی ، جلد ۱ ، صفحه ۱۰. ۴. تفسیر عیاشی ، جلد ۱ ، صفحه ۵.

۳- (۴) ۵. سوره حمد ، آیه ۱.

ولایت قطب قرآن است

۹. ولایت قطب قرآن است. در تفسیر عیاشی از امام صادق نقل می کند و روایت هم معتبره یا مقبوله است چون مسعده بن صدقه آمده و مسعده بن صدقه توثیق خاصش به طور کامل در اختیار ما نیست منتها روایتش مقبول قرار گرفته است. قال أبو عبد الله ع إن الله جعل ولایتنا أهل البیت قطب القرآن خداوند ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن قرار داده است. قطب یعنی مرکز پرکار یک شکل می شود قطب و هسته مرکزی. ۱۰. ارتباط فاتح الکتاب و کل قرآن با جهان و انسان. براساس تحقیق صاحبنظران و ارباب تفسیر و سلوک آمده است و در مقدمه تفسیر القرآن محقق اصفهانی هم این مطلب آمده است که البته این مطلب با ایماء و اشاره که توضیح از صاحبنظران و یک مقدار شرح و توضیح از بنده: گفته می شود که قرآن و جهان دو جلوه هستی است. جلوه آفرینش اگر در قالب کلام بیاید، قرآن است و جلوه هستی در قالب جسم، جهان است. قرآن کلام الله است و جهان کتاب الله است. هر چیزی که در قرآن هست، در جهان وجود دارد و هر چیزی که در جهان وجود دارد، در قرآن اشاره شده است که همان و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین که رطب و یابس منظور واقعیتهای جهانی است.

ارتباط فاتحه الکتاب و کل قرآن

مرحله بعد: جهان خلاصه دارد و قرآن هم خلاصه دارد. خلاصه جهان انسان است و تمامی عناصر مادی و طبیعی که جهان هست در انسان به شکل فشرده گنجانده شده است. خلاصه قرآن سوره فاتحه است که به آن می گوییم ام الکتاب معنای ام الکتاب یعنی آنچه در کتاب هست، این ام و مادرش هست. با تحقیقاتی که به عمل آمده و یکی از کتاب مصری هم نوشته است و مرحوم بازرگان هم نوشته بود که تمام آیات و سور قرآن به نحوی ارتباط دارد با فاتحه.

ص: ۹

ارتباط فاتحه الکتاب با بسم الله الرحمن الرحیم

این خلاصه جهان یک عصاره دارد و خلاصه قرآن هم عصاره دارد، عصاره انسان که خلاصه جهان بود، انسان کامل است و عصاره خلاصه قرآن که ام الکتاب بود، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» است. این بسم الله الرحمن الرحیم اسم اعظم است که در روایت هست می فرماید: بسم الله الرحمن الرحیم فاصله اش با اسم اعظم مثل فاصله سیاهی چشم با سفیدی چشم است (۱) . گفته می شود که کلمه بسم الله از عبد مثل کلمه کن من الرب هست. و ائمه آل البیت هم اسماء اعظم الهی است که محقق اصفهانی در منظومه خودش می گوید ای مظهر اسم اعظم حق مجرای اتم و نور مطلق که در روایت هم داریم اسماء حسنی ائمه اطهار هستند که اسماء حسنی همان اسم اعظم است.

رابطه بسم الله الرحمن الرحیم با باء بسم الله

در تفسیر محقق اصفهانی آمده که تمام قرآن جمع شده است به سوره فاتحه و سوره فاتحه جمع شده است به بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم هم خلاصه شده به بای بسم الله و امیرالمؤمنین می فرماید انا نقطه تحت الباء.

ائمه اسماء اعظم الهی هستند و بسم الله الرحمن الرحیم برابر ۱۴ حرف است

باء بسم الله رسول اعظم است و نقطه آن باء علی مرتضی است. این مطلب در نصوص ابناء عامه هم آمده است. همین بسم الله الرحمن الرحیم که شنیده بودید نوزده حرف است بلکه حروف اصلی چهارده تاست و الف و لام تعریف هیجده اش می کند و الف و لام تعریف حروف اصلی نیست بنابراین بسم الله الرحمن الرحیم چهارده حرف که اسم اعظم و عصاره جهان هستی و جلوه اتم کلامی اللهی و آن طرف کتاب اللهی و جلوه اتم چهارده معصوم است.

۱- (۵) ۱. جامع الاخبار ، صفحه ۴۹.

میم رحیم اشعار به امام مهدی (عج) دارد.

بنابراین میم رحیم می شود نام مقدس امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.

باء بسم الله اشعار به الصاق رسولخدا (ص) واسطه فیض الهی است

و بـای بسم الله از یـک سو به معنـای الصاق کلام الله و جلوه به ذات مطلق از آن طرف بای بسم الله رسول الله الاعظم صـلی الله علیه و آله و سلم حرف اول کتاب و عقل اول و مخلوق اول جهان اصلی و واسطه فیض مطلق است

توضیح باء و نقطه زیر آن

بـای بسم الله و نقطه بـای بسم الله این را بعضـی از تفاسـیر تحمل توجیهات کرده انـد که امیرالمؤمنین می گویـد: انا نقطه تحت البـاء که معنـا نمی شود تـا از بالاـ الهـام نشود. معنـایش این است که انـا نقطه تحت باء بسم الله یعنی علی نفس پیامبر است. دو تعبیر از یک حقیقت است. یک حقیقت و یک روح. گاهی می گوییم محمد و گاهی می گوییم علی. آن یک حقیقت را هم گـاهی می گوییم بـاء و گـاهی می گوییم نقطه. فرق بین نقطه و باء دربسم الله فرق بین پیامبر و علی است. نقطه تحت باء بسـم الله ذوب شـده در پیامبر است و جان پیامبر است. در یک مکاشـفه ای آمـد کسـی در مدینه توسل کرد یا رسول الله می خواهم مدینه و پیش تو باشد. جوابش پس از مکاشفه آمد برو نجف که خودم اینجا هستم و جانم در نجف است. یادتان نرود هر روز در تعقیبـات نمـاز صـبح یـازده بـار بسم الله الرحمن الرحیم برای سـلامتی آقـا امـام زمـان بـا سه بـار فالله خیر حافظا و هو ارحم الرحمین تا بدانیم از اسم اعظم خبری هست و خبری هم می رسد گاهی ممکن است عقل ما درک نکند.

بحث تفصیلی در آیه اهدنا الصراط المستقیم ۹۱/۱۱/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

بحث تفصیلی در آیه اهدنا الصراط المستقیم

بحث تفسیری درباره سوره حمد آیه «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیم» (۱) . این آیه معنای لغوی و معنای تفسیری و معنای تحلیلی دارد.

معنای لغوی آیه

اما معنای لغوی این آیه: ماده که هدایت و صراط و مستقیم است و یک هیئت هست و دو مفرد. ترجمه اش این است که در شکل دعا خدایا هدایت کن راه راست را. این آیه یک دعا و طلب هدایت است. کلمات هم از کلماتی نیست که نیاز به تفسیر و توضیح داشته باشد و از کلمات واضحه است هدایت هست و صراط و مستقیم و ترکیب هم بسیار ساده و بسیط و در این مرحله ابهامی نیست.

معنی تفصیلی آیه

اما معنای تفسیری این آیه.

بیان شیخ طوسی در تبیان و بیان پنج وجه برای صراط المستقیم

مرحوم شیخ طوسی می فرماید: درباره صراط المستقیم وجوهی گفته شده است که این وجوه از طرق مختلف یعنی هم از طرق ابناء عامه و هم از طرق روات آل البیت علیهم السلام رسیده است و این وجوه به طور کلی پنج وجه است:

۱. کتاب

۱. منظور از صراط المستقیم، کتاب است.

۲. اسلام

۲. اسلام یعنی خدایا ما را به اسلام هدایت کن.

ص: ۱۲

۱- (۱) ۱. سوره حمد ، آیه ۶. ۲. تبیان ، جلد ۱ ، صفحه ۲۴.

۳. دین

۳. دین خدایا ما را به دین هدایت کن.

پیامبر و ائمه (ع)

۴. صراط مستقیم پیامبر و ائمه معصومین هستند. در این دید کلی و تفسیر عام یعنی تفسیری است که آراء عامه مفسرین این مجموع می شود. آراء عامه مفسرین این محورهاست.

۵. سمت و سوی خدا

طبق این تفسیر که مفسرین دیگر با هم تنازعی نداشته باشند و جمع بین همه اقوال شده باشد، می بینیم که همه آنها در کل در یک معنا جمع می شود و آن جهت خدا و سمت وسوی خدا. پس از این به تفاسیر دیگر مراجعه می کنیم.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی با بالاترین اعتبار در تفاسیر

در تفاسیر دیگر از لحاظ اعتبار و از لحاظ اعتبار حوزوی، بالاترین اعتبار را تفسیر علی بن ابراهیم قمی دارد. که سند معتبری است در فقه و سلسله فقهاء. کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی به نام تفسیر قمی روایت از امام صادق نقل می کند که می دانیم روایات علی بن ابراهیم همه اش معتبر است و حداقل موثقه است و بعضی هایش صحیحه است. بر مبنای سید الاستاد در اعتبار سند روات تفسیر اشکال و تردیدی نیست و توثیق عام دارد.

مراد از الصراط المستقیم در نظر تفسیر قمی علی (ع) و اولاد اوست

«عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِهِ الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ قَالَ هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ مَعْرِفَتُه» (۱) . و بعد این جمله را اضافه می کند که نشان نمی دهد که متن روایت هست یا کلام علی بن ابراهیم است که ما با دید ابتدایی این را کلام علی بن ابراهیم تلقی می کنیم چون روایت بودنش زیر سوال است هرچند با روایت وصل است ولی لحن استدلالی است و در روایات به طور کل دیده نمی شود.

ص: ۱۳

۱- (۲) تفسیر قمی ، جلد ۱ ، صفحه ۲۸. ۲. سوره زخرف ، آیه ۴.

استناد به آیه (و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم)در سوره زخرف

بعد می فرماید: «وَ الدَّلِیلُ عَلَی أَنَّهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ قَوْلُهُ وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ» (۱) دلیل بر این مطلب اولا نص بود که از امام صادق رسیده و دلیل دیگر آیه در سوره زخرف که می فرماید «حم (۱) وَ الْکِتابِ الْمُبینِ (۲) انَّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَ إِنَّهُ فی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکیم» . «و انه فی ام الکتاب» که ضمیر به قرآن که برنمی گردد و فقط قرآن قبلاـ ذکر شده و انه را براساس مقدمات و مؤخرات و نصوص می گویند یا ضمیر شان است یا ضمیر مرجعش امیرالمؤمنین است. آنکه در ام الکتاب هست علی بن ابی طالب است که طبق روایت متعدد علی اسم علی بن ابی طالب است. این را نمی گوییم بخاطر وهابیت و ترس از سنی ها و تعارف و الا الان از مراجع فعلی هم هستند که معتقد به این هستند و نصوص قطعیه داریم و ظاهر هم انه فی ام الکتاب که ام الکتاب سوره حمد است او در سوره حمد علی هست که صراط المستقیم است. این استدلال علی بن ابراهیم است منتها درباره «علی حکیم» این آیه که منظور علی بن ابی طالب روایات و نصوص دیگر هم داریم که هم در کتب تفسیری شیعه و هم در شواهد التنزیل نقل شده است.

تفسیر آیه «انک علی صراط مستقیم»

۱- (۳) ۳. سوره زخرف، آیه ۴۲. ۴. تفسیر عیاشی ، جلد ۱ ، صفحه ۲۴.

اصول کافی مرحوم محدث کلینی روایتی را نقل می کند از امام باقر علیه السلام که امام فرمود «قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ ص- فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ».

سوال و جواب: یک کار اگر دارای وصف شد که آن وصف اگر خیلی بالا شد می شود خودش مثلا اگر زید عادل بود اگر عدلش بالا شد می شود زید عدل. صراط مستقیم ولی آنقدر راه هدایت مستقیم به علی علیه السلام بستگی دارد که می گوییم هو الصراط المستقیم.

تفسیر عیاشی و بیان روایت داود بن فرقد در معنی صراط مستقیم

در تفسیر عیاشی روایتی را نقل می کند از داود بن فرقد که از اجلاء و ثقات است عن ابی عبد الله علیه السلام که روایات تفسیر عیاشی یک اعتبار عمومی دارد اما اعتبار خاصش از اختیار ما بیرون است چون سند حذف شده است. داود بن فرقد «عن أبی عبد الله ع قال «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ » یعنی أمیر المؤمنین» . مطلب قبلی «اهدنا الصراط المستقیم» که دعا می شود که خدایا ما را هدایت صراط مستقیم سوال اول این است که این دعا برای ما درست است اما درباره پیامبر چه می شود؟ که هدایت پیامبر شکی در آن نیست.

هدایت قابل افزایش است

شیخ طوسی چند جوابی را فرموده که یک جوابش قرآن بالقرآن است می فرماید: ممکن است منظور از این هدایت ازدیاد این هدایت باشد البته استمرار هم جواب نمی دهد چون اصل هدایت قطعی است و قطع و وصل نمی شود. آیه قرآن هم دارد «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً» (۱) آنهایی که در مسیر هدایت حرکت کرده اند، هدایت را برایشان افزایش می دهیم و همچنین آیه ی «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً» (۲) . چیزی که از این دو آیه استفاده شد این است که هدایت قابل ازدیاد و افزایش است برای کسی که در مسیر هدایت است.

۱- (۴) ۱. سوره محمد ، آیه ۱۷. ۲. سوره کهف ، آیه ۱۷.

۲- (۵) ۳ سوره لقمان ، آیه ۲۰. ۴ سوره نحل ، آیه ۸۳.

جمع بودن «اهدنا»مشکل این که پیامبر نیز مشمول باشد را حل می کند

اما جواب اصلی و تحقیقی این است که اهدنا الصراط المستقیم تقریبا با یک دقت کوتاهی روشن است به این معنا که «اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت» «اهدنا» جمع است. اهدنا مثل این است که یک فقیهی برای جمعی از مؤمنین که دعا می کند خدایا ما را هدایت کن آن دعا در حقیقت خودش وسیله و زبان آن جمع است مخصوصا به صیغه جمع هم می گوید اهدنای پیامبر یعنی این امت را هدایت کن.

تفسیر صراط مستقیم با صرط الذین انعمت علیهم

پس هم هیئت کلمه و هم مؤخره و مقدمه که مقدمه قطعی که برای پیامبر تحصیل حاصل است و مؤخره ای که در آیه دارد «اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم» که آن برای پیروان اسلام است و معلوم می شود طلب هدایت به طور مشخص برای امت است که محقق خراسانی در بحث خطابات شفاهیه گفت که بنابراینکه پیامبر وجه الامه باشد خطاب به پیامبر خطاب به مردم و امتش هست که دعا با ضمیر جمع با این مؤخره و با آن مقدمه برای امت است. نکته بعدی این است که این آیه جزء آیات مفسره هست که «اهدنا الصراط المستقیم» تفسیر می کند «صراط الذین انعمت علیهم» این هست صراط مستقیم که از نعمت بهره مند هستند

نعمتی که به اهل صراط مستقیم داده شده نعمت ولایت است

« انعمت علیهم» که نعمت به آنها داده شده

ص: ۱۶

بیان اصول کافی درباره نعمتی که به ائمه (ع) تعبیر شده است

نص: کتاب کافی در بخش اصول بابی دارد به نام «ان النعمه التی ذکرها الله عزوجل فی کتابه الائمه». مثلا در آیات نِعَمَهُ ظاهِرَهً وَ باطِنَه (۱) یا یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَها یا آیه بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْرا که یک باب در اصول کافی در این جهت آمده است که نعمتی که در قرآن ذکر شده است ائمه و ولایت ائمه است. اما اگر فرض کنیم نصوص هم نبود، کتاب هم تصریح شدهِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتیو هر کجا که اطلاق داشت یا قدر متیقن و یا اینکه به طور واضح آن مصداق اکملش مورد اراده خطاب خواهد بود. اینجا که می گوید اتممت علیکم نعمتی تمام نعمت در آن روز ولایت امیرالمؤمنین بوده طبق آیه و نصوص هم در این رابطه زیاد داریم. بنابراین« صراط الذین انعمت علیهم» نعمت ولایت هست.

بیان تفسیر عیاشی در مورد مغضوب علیهم و لا الضالین

عیاشی در همان منبع بالا-از معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام مغضوب یهود هستند و ضالین نصارا هستند که این تفسیر ابناء عامه هم هست. بعد عیاشی می گوید مرفوعه ابن ابی عمیر مغضوب غاصبین و ناصبین هستند و ضالین شاک و آنهایی است که معرفت به امامت و ولایت ندارند. مغضوب که آمده «ان الله یغضب لغضبها» در روایت دیگر مغضوب به عنوان سه اسم اشاره شده. پس نعمت و مغضوب و ضالین از روایات و قرائن و تناسب حکم و موضوع که برای ما معلوم شد، یک نکته باقی ماند که این صراط مستقیمی که در آن روایت آمده «و استمسک بالذی اوحی الیک» بعد فرموده:انک علی ولایه علی» این چه معنی دارد؟

ص: ۱۷

۱- (۶) ۵ سوره ابراهیم ، آیه ۲۸. ۶. سوره مائده ، آیه ۳.

در سوره یس (علی صراط مستقیم) در کنار آیه قبل صراط مستقیم را توضیح می دهد

و سوره یس یس (۱)وَ الْقُرْآنِ الْحَکیمِ (۲)إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلینَ (۳)عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ که اشکالی اینجا هست که «انک لمن المرسلین» بالاتر از صراط مستقیم عادی است که اگر منظور صراط مستقیم عادی باشد، مرسلین بالاتر از این است. مثل اینکه بگوییم تو فاضل و دانشمندی هستی و سواد خواندن و نوشتن داری پس معلوم می شود این صراط مستقیم یک چیز دیگری است. از سوی دیگر که «انک علی ولایه علی بن ابی طالب» معلوم می شود که این ولایت معنای دیگری دارد . ولایت آغازی داریم و فرجامی. ما که خاکیان هستیم آغاز ولایت را باید توجه کنیم و مستمسک بشود و فرجام و لایت و اوج ولایت مقام وصل و وصال است. ولایت علی بن ابی طالب نشانه دارد از قدمهای مبارک اولی مولی شروع می شود تا به یک تعبیر معراج و تا وصال و تا مقام خلد. این ولایت است که ارتباطش می شود ولایه الله و ولایه الرسول و ولایه الائمه یعنی آن نورانیتی که انسان را به اوج می برد و در مقام وصال، تو پیامبر که از مرسلین هستی علی صراط یعنی در اوج نور. ما که شروع می کنیم از ابتداء باید این راه نورانی را برویم که این معنای اللَّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّور (۱) می شود. در نتیجه معنای صراط مستقیم را تحلیلا و لغتا و تفسیرا به دست آوردیم که ولایت هست و بودن پیامبر در ولایت علی هم گفته شد که اسم این ولایت یا شناسه این ولایت که راه نورانی در آخرین اوج هست، شناسه اش وجود مقدس علی بن ابی طالب است و آن هم به مناسبت غدیر و اتمام نعمت. انک علی ولایه علی یعنی انک علی نور یبتدئ من علی و ینتهی الی القرب و المعراج.

۱- (۷) ۱. سوره بقره ، ایه ۲۵۶.

استناد به حکایت معراجی رسولخدا (ص)

نکته بعدی این است که پیامبر هم که در معراج رفت هر چه دید وقتی که برگشت امیرالمؤمنین گفت یا برادر خیلی چیزهای قشنگی را دیدی و اینگونه از تو به استقبال به عمل آمد.سر خدا که عارف سالک به کس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید که باده فروش یعنی کسی که عشق ولایی به اهل ولایت عطا می کند.

ادامه تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم ۹۱/۱۱/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

ادامه تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم

ادامه بحث درباره تفسیر اهدنا صراط المستقیم.

شیوه بحث تفسری ما (رعایت چهار مرحله در بحث)

منهج بحث ما این است که مرحله اول توجه به متن آیه و ترکیب و ارتباط آیه با آیات دیگر و احیانا آراء مفسرین نسبت به متن . مرحله دوم استفاده از نصوص معتبری که در طریقت اهل بیت از اعتباری برخوردار باشد. مرحله سوم استفاده و برداشت براساس تحلیل علمی و مقدمات و مقارنات. مرحله چهارم استفاده از مؤیدات. بنابراین ما درباره آیه «صراط المستقیم» اولا گفتیم که آیه یک آیه مفسَّره هست چون «صراط المستقیم» تفسیر شده به «صراط الذین انعمت علیهم» و «انعمت علیهم» از آیه «اتممت علیکم نعمتی» نعمت استفاده می شود که نعمت ولایت است و استوانه ولایت، امیرالمؤمنین امیر الولایه هست پس اگر نصوص هم نباشد، از متن هم استفاده می شود که «صراط المستقیم» امیرالمؤمنین است. نصوص معتبری که در این رابطه آمده از اصول کافی و تفسیر قمی و تفسیر عیاشی و جامع الاخبار. با توجه به اینکه رسول الله صراط مستقیم و ائمه دیگر هم صراط مستقیم است چرا در نصوص و روایات به اسم حضرت علی به ثبت رسیده؟ این از باب نامگذاری است بدلیل اوّلیت و اولویت و بدلیل اولین اعلام است مثل اینکه مکه می روید یک درب حرم باب علی بن ابی طالب هست. صراط مستقیم به معنای اختصاص نیست.

ص: ۱۹

ذکر مؤیدات در آیه کریمه و تقسیم مؤیدات

اما مؤیدات: نصوصی است که دلالت می کند بر مطلوب اما در درجه پایین تر از صریح. مؤیدات به طور کل دو دسته می شود: ۱. نصوصی که از طریق قرآن و عترت است منتها دلالتش در درجه پایین تر از نص و ظهور قطعی است. ۲. نصوص ابناء عامه هست.

استناد به آیه ۷۵ سوره حجر

دسته اول مؤیدات: خدای متعال می فرماید: «إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمین وَ إِنَّها لَبِسَبِیلٍ مُقیم (۱) » . سبیل مقیم که همخوان صراط مستقیم است.

استناد به چهار روایت اصول کافی

در کتاب کافی بابی است «باب ان المتوسمین هم الائمه علیهم السلام» روایت اول و دوم و چهارم و پنجم آن باب. روایت اول: سید عبد العظیم حسنی از امام صادق علیه السلام «قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ وَ إِنَّها لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ قَالَ فَقَالَ نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ وَ السَّبِیلُ فِینَا مُقِیمٌ». متوسمون یعنی با فهم و فراست بالا و فهم بالاتر از بشر عادی. «و السبیل فینا مقیم» راه در ما مقیم است و وجود و قوامش اینجا هست. این مؤید برای مدعای ما که امیرالمؤمنین صراط مستقیم است. مؤید دوم: کافی کتاب حجت «باب ان الطریق التی حث علی الاستقامه علیها ولایه علی علیه السلام» این روایت دوم هم باز از عبدالعظیم حسنی این روایت را نقل می کند از امام باقر علیه السلام «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع فِی قَوْلِهِ تَعَالَی- وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَهِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً قَالَ یَعْنِی لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَی وَلَایَهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِهِ ع وَ قَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِی أَمْرِهِمْ وَ نَهْیِهِمْ لَأَسْقَیْنَاهُمْ مَاءً غَدَقا (۲) ». از این آیه استفاده کردیم که استقامت در طریقت صحیح که آدم را سیراب می کند که سیراب کردن کنایه از این است که تمام آن کمالات و آن ظرفیتش به درستی به نتیجه می رسد. بنابراین رسیدن به کمال و رشد و به هدف رسیدن، استقامت در طریقت لازم است و آن استقامت در طریقت ولایت امیرالمؤمنین است که می شود مؤید بر مدعای ما که علی صراط مستقیم است.

ص: ۲۰

۱- (۱) ۱. سوره حجر ، آیه ۷۵. ۲. کافی ، جلد ۱ ، صفحه ۲۱۸.

۲- (۲) ۱. کافی ، جلد ۱ ، صفحه ۲۲۰. ۲. شواهد التنزیل ، جلد ۱ ، صفحه ۷.

نصوصی که ابناء عامه در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم ذکر نموده اند

دسته دوم از مؤیدات عبارت است از نصوصی که ابناء عامه نقل می کنند.

استناد به کتاب شواهد التنزیل

در این رابطه بهترین مورد کتاب، شواهد التنزیل حاکم حسکانی است که از اقطاب ابناء عامه است. در این کتاب جلد ۱ باب ۱ «فمن سوره الفاتحه نزل فیهم الائمه علیهم السلام قوله عز اسمه اهدنا الصراط المستقیم». در این رابطه بحث مفصلی دارد و روایات زیادی که یکی دو روایت که سندش معتبر است پیش آنها ذکر می کنم. در همین باب روایت چهارم اسحاق قال حدثنی عبده ابن سلیمان حدثنا کامل بن العلاء تا می رسد حدثنا حبیب بن ابی ثابت عن سعید بن جبیر عن ابن عباس که سند صحیح و متفق علیه است «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ: أَنْتَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَ أَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَ أَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ. (۱) ». روایت شماره پنج این باب که سندش طولانی است تا جابر بن یزید جعفی تا ابی الزبیر عن جابر بن عبدالله نقل می کند «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَ اللَّهَ جَعَلَ عَلِيّاً وَ زَوْجَتَهُ وَ أَبْنَاءَ [هُ] حُجَجَ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ- وَ هُمْ أَبْوَابُ الْعِلْمِ فِی أُمَّتِی- مَنِ اهْتَدَی بِهِمْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ ».

بیان فخر رازی در تفسیر کبیر در شأن علی (ع)

فخر رازی در تفسیر کبیر در جلد اول درباره قرائت بسمله بحث می کند که «بسم الله الرحمن الرحیم »را جهر را بخوانید یا اخفات می گوید اختلاف نظر وجود دارد بعد می گوید: علی بن ابی طالب این را جهر می خواند «من اقتدی بدینه علی علیٍّ فقد اهتدی» بعد می گوید دلیلش این است که پیامبر درباره علی گفت «علی مع الحق و الحق مع علی». در روایت بعدی از امام باقر علیه السلام نقل می کند.

۱- (۳) ۳. همان.

کمیت روات شیعه نسبت به روات عامه

ابناء عامه روایتی را که دارند شاید در مجموع، راویهای ائمه معصومین بیشترین راویان از نظر عدد باشد برای ابناء عامه. چون از حضرت علی که خیلی روایت نقل می کنند. اولین راوی از نظر کثرت عدد برای ابناء ابی هریره هست که خودشان هم اشکال دارد اما سه نفر در رأس هست علی بن ابی طالب و ابن عباس و عایشه که یا روایات علی بن ابی طالب بیشتر است یا ابن عباس، این کل روایاتشان هست و بعد از امام باقر روایت نقل می کنند و از امام صادق روایت نقل می کنند و از امام سجاد روایت نقل می کنند و از سید الشهداء هم روایت نقل می کنند و از امام حسن هم روایت نقل می کنند. احمد حنبل که شاگرد امام کاظم هست.

استناد حسکانی به دو آیه در شرح صراط مستقیم

در این روایت که روایت ششم این باب است آمده است عن ابی جعفر الباقر عن ابیه عن جده پیامبر اکرم درباره امیرالمؤمنین فرموده است: «وَ إِنَّهُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ- وَ إِنَّهُ الَّذِی يَسْأَلُ اللَّهُ عَنْ وَلَايَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَه (۱) » بعد از این حسکانی دو آیه دیگر را هم ذکر می کند که کلمه صراط المستقیم دارد مثلا آیه دیگر «قالَ هذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيم (۲) » و آیه دیگر هم سوره اعراف آیه شماره ۱۶ این دو مورد را با روایت نقل می کند که درباره حضرت علی آمده است که تاکید علی التایید می شود. حدیث طولانی است حدود ۱۵ راوی دارد تا اینکه می رسد عن سلام بن مستنیر جعفی «قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِی جَعْفَرٍ يَعْنِی الْبَاقِرَ فَقُلْتُ: جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ- إِنِّی أَكْرَهُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ فَإِنْ أَذِنْتَ لِی أَسْأَلْكَ فَقَالَ: سَلْنِی عَمَّا شِئْتَ فَقُلْتُ: أَسْأَلُكَ عَنِ الْقُرْآنِ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى فِی كِتَابِهِ: هذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ قَالَ: صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ. فَقُلْتُ: صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَقَالَ: صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِب» روایت دیگر می گوید «قَالَ حَدَّثَنِی أَخِی عَنْ قَوْلِهِ : هذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ قَالَ: هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». این دو دسته از تاییدات بود در جهت اثبات این مطلب که صراط المستقیم علی بن ابی طالب است. متن نشان می داد و نصوص اعلام می کرد و تحلیل کمک می کرد و مؤیدات هم تاکید می کرد و مطلب همان شد که صراط مستقیم علی بن ابی طالب است.

۱- (۴) ۱. شواهد التنزیل ، جلد ۱ ، صفحه ۷۶. ۲. سوره حجر ، آیه ۱۵.

۲- (۵) ۳. شواهد التنزیل ، جلد ۱ ، صفحه ۷. ۴. شواهد التنزیل ، جلد ۱ ، صفحه ۷۹.

اعتبار دو کتاب شواهد التنزیل و ینابیع الموده

اما درباره اعتبار حسکانی و قندوزی صاحب ینابیع الموده: اما حسکانی در عصری بوده که در منطقه ای سنی نشین و از اقطاب معروف ابناء عامه بوده است و در عصر خودش و در تاریخ خودش شاید در آن موقع از علمای شیعه در آن سامان خبری نبوده که شبیه مسلم نیشابوری است و از قدمت زمانی بالایی هم برخوردار است در قرن پنجم بوده. و هم در محاوره و مباحثه وهابی ها در سنی بودن و از اقطاب سنی بودن او شک ندارند. منتها حقیر که تتبع کردم درباره قندوزی و درباره ایشان شک داشتیم، قندوزی را که تحقیق کردیم اولاً سید است و نسبش را آقای نجفی تحقیق می کند و به سیادت می رسد. و ثانیا قندوزی طوری بحث می کند که فقط ظاهرش را حفظ می کند که یک جایی رضی الله بگوید و از خلفاء مدحی به میان نیاورده و درباره ولایت و ائمه از ما چیزی کم نگذاشته و شاید بیشتر و ظاهرا وضعیت آن موقع طوری بوده که در خراسان بزرگ بوده و در منطقه سنی بوده. قندوزی یک کلمه حنفی اضافه کرده و الا او ورود و خروجش در مباحث از محققین شیعه نشان می دهد. آقای نجفی هم درباره ایشان مدایحی دارد لذا آن در میان ابناء سنت کتابش اعتبار انچنانی ندارد و اما حسکانی تا الان به عنوان یک چهره علم و قدر محفوظ است و ثانیا این مطالب دارد و چیزی که بوده درباره خلفاء بوده آورده و کم نگذاشته و اما چیزی که نداشته که ایشان درباره خط ابوبکر و عمر و عثمان کم نگذاشته است و در همین شواهد التنزیل گاهی چیزی به چشم می خورد که درباره آنها توصیفاتی دارد. بنابراین حاکم حسکانی هر کجا استدلال کنید، اعتبارش محفوظ و مشکلی در این جهت نیست.

ص: ۲۳

نتیجه گیری بحث

نتیجه این است که «اهدنا الصراط المستقیم» که منظور امیرالمؤمنین شد و هدایت به سوی صراط المستقیم به سوی امیرالمؤمنین

تسالم بر درستی راه و عمل علی

و مؤیدات دیگری هم که داشتیم که «علی میزان الحق»، با ضمیمه اینها این نکته را به دست می آوریم: با تسالم مفسرین و محققین درستی راه و عمل و افعال و کردار امیرالمؤمنین مورد تسالم است.

فصتی از ابن عربی در مدح علی (ع)

بلکه ابن عربی در فصوص فصی درباره انسان کامل دارد که تطبیق به حضرت علی می کند. شیعه را رافضی می بیند و می گوید در مکاشفه شیعه را به صورت کلب دیدم که امام جوابش را داده بود که هر کسی خودش را می بیند. و در کتب ابناء عامه یک مجموعه ای است جمع شده از زبان خلفای ثلاثه درباره علی بن ابی طالب و حقانیت مولی. بنابراین با یک دید تحلیلی در مجموع طبق واقعیت های عملی و عینی و تاریخی اگر صراط المستقیم را ما معنا نکنیم، واقعیتش امیرالمؤمنین صراط المستقیم هست و حق هم این است که این معنای قرآن معنای واقعی است و معنای تأویلی نیست. بنابراین صراط المستقیم درباره حضرت علی یک معنای تاویلی نیست و یک معنای توجیهی نیست، یک معنای واقعی است. واقعیت عمل و واقعیت اقوال و واقعیت آراء و واقعیت زندگی و واقعیت شخصیت خود حضرت علی می شود صراط المستقیم. لذا صراط المستقیم امیرالمؤمنین در واقعیت عینی مسلم موجود تاریخ حاضر، صراط مستقیم است. و توصیه هایی که دارند درباره آداب و اخلاق هم شما بروید، اگر یک عارفی و اگر یک فیلسوفی بتواند نفس را شناسایی کند، آن شناسایی واقعی نفس را باید از علی بن ابی طالب استفاده کند و اگر بخواهد یک مطلب فلسفی استفاده کند، از حضرت علی استفاده کند.

ص: ۲۴

در توضیح بیشتر صراط المستقیم ۹۱/۱۲/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم الم(۱) ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقین (۲) الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ» موضوع بحث، آیاتی که درباره امامت و ولایت و فضیلت آل البیت آمده است.

در توضیح بیشتر صراط المستقیم

بحث ما درباره صراط المستقیم کامل شد و در ضمن آن بحث قبلی یک مدرکی را اضافه کنید معالم الاخبار شیخ صدوق همان صراط المستقیم را طبق روایتی نقل کرده است که منظور علی بن ابی طالب است. و روایتی که در تفسیر آیه، خطاب به پیامبر «انک علی صراط مستقیم انک علی ولایه علی بن ابی طالب» عزیزی فرمودند که این را بیشتر شرح بدهید. «انک علی ولایه علی بن ابی طالب» معنایش این است که تو در آن ولایتی که آن ولایت از عالم ناسوت تا عالم لاهوت و ملکوت است و از مقام سجده بر خاک کردن تا معراج، اسم این ولایت هست مثل اینکه باب علی بن ابی طالب در مکه. این ولایت و این راه نوری و این معراج ملکوتی اسمش ولایت علی بن ابی طالب است.

مقایسه مقام ولایت و نبوت

سوال و جواب: مقام ولایت یک راه نوری است که نبوت و امامت را در ضمن دارد و مقامش بالا و پایین نمی شود. یک خط نوری ملکوتی ضد ظلمت است: ولایت الله و ولایت الرسول و ولایه امیرالمؤمنین و ولایه الحجه.

تفسیر ذلک الکتاب از سوره مبارکه بقره به علی (ع)

ص: ۲۵

سوره بقره «الم ذلک الکتاب» که منظور از کتاب، امیرالمؤمنین است.

ادله ما مبنی بر آن که مراد از کتاب علی (ع) است

طبق سبکمان اول متن را می بینیم و بعد نصوص می بینیم و بعد استفاده تحلیلی و بعد مؤیدات. اما متن: «ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقین » قرآن «هدی للناس» است و کتاب «هدی للمتقین» است پس دو چیز است، قرآن کلام الله است و علی کتاب الله است. «هدی للمتقین» متقین شیعیان امیرالمؤمنین است طبق روایت. در تعبیر آمده «ذلک الکتاب» که اشاره به بعید است و اشاره به بعید خلاف معاییر ادبیاتی است که یک شئ قریبی را، با اشاره بعید اشاره کند. شما که نشسته اید و کتاب دستتان هست، می گویید این کتاب ولی آن کتاب نمی گویید که خلاف وضع الفاظ است. این خلاف وضع را دیده اید، توجیه کرده اند و گفته اند بخاطر عظمت، ولی عظمت معنایش این نیست که اسم اشاره را بعید و قریب را جابجا کنند. ضمیر جمع را عوض مفرد بیاورد تعظیم است و ضمیر بعید را جای قریب بیاورد تعظیم نیست. «ذلک الکتاب» اشاره به بعید است و در

اصطلاح قرآنی دیگر که مراجعه کنیم که به قرآن اشاره می کند می فرماید: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَم» بنابراین آن اشکالی که دو هدایت بود و در جهت رفعش تلاش می کردند که قرآن یک جا می گوید «هدی للناس» و یک جا می گوید کتاب «هدی للمتقین»، چگونه دو تا بیان آمده است؟ یک توجیهی آنجا داشتیم که هدایت خاص و هدایت عام اما خلاف ظاهر بود اما اگر معنای کتاب را پیدا کنیم دیگر سوالی مطرح نمی شود که «الم ذلک الکتاب» امیرالمؤمنین است. در متن این آیه مراجعه کنیم می بینیم «ذلک الکتاب» امیرالمؤمنین باشد و آن هدایت برای متقیان است و او امام المتقین و مولی الموحدین و مولی المتقین است و در ادامه می گوید «هدی للمتقین». بنابراین متن برای ما یک کمکی می کند و تطبیق شد که منظور از کتاب امیرالمؤمنین است. از مجموع ادله و نصوص با معرفت دینی به این نتیجه رسیدیم که کلام الله داریم و کتاب الله، کلام الله قرآن است و کتاب الله امیرالمؤمنین و ائمه معصومین هستند.

نصوص وارده از طرق شیعه بر مطلب فوق

اما پس از رجوع به متن، فراز دوم نصوص:

استناد به تفاسیر قمی برهان عیاشی

از جمله نصوص نص شماره ۱: مرحوم مفسر قمی در کتاب تفسیر خودش درباره همین آیه روایتی را نقل می کند با سند معتبری از ابابصیر از امام صادق علیه السلام می فرماید: «الکتاب : علی (علیه السلام)فی ذلک الکتاب، لا ریب فیه لا شک فیه، هُدیً لِلْمُتَّقِینَ قال: «بیان لشیعتنا (۱) ». هدایت برای متقیان است «قال: بیان لشیعتنا الذین یؤمنون بالغیب،» این بیان وصف است برای شیعیان ماست. و بعد مراجعه می کنیم تفسیر برهان (۲) و تفسیر صافی و تفسیر عیاشی ابتدای روایت عین همین مطلب است که از نظر منبع روایی ما می شود در حد مستفیض یا متواتر و بحار هم نقل می کند منتها بحار از همین مصادر هست. متن: «ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ » قال: کتاب علی لا ریب فیه «هُدیً لِلْمُتَّقِینَ » قال: المتقون شیعتنا «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ» شیعیان ماست که اینها ایمان به غیب دارند. اما استفاده تحلیلی: وصفی که برای کتاب شده است و برای هدایت کتاب و برای حوزه هدایت، تطبیق می کند به مولی علی و پیروان او. او هدایت و یژه دارد و آن متقیان هستند که پیروان امیرالمؤمنین هستند و آنها این خصوصیات را دارند.

۱- (۱) ۱. تفسیر قمی ، جلد ۱ ، صفحه ۳۰. ۲. تفسیر برهان ، جلد ۱ ، صفحه ۵۳.

۲- (۲) ۳. تفسیر صافی ، جلد ۱ ، صفحه ۵۸. ۴. تفسیر عیاشی ، جلد ۱ ، صفحه

مؤیدات مطلب از ابناء عامه

اما مؤیدات:

آیه «انما انت منذر و لکل قوم هاد»

آیه دیگر: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هاد» حسکانی از ابناء عامه نقل می کند که گروهی که پس از پیامبر هستند و پیروان اهل بیت پیامبر هستند و هدایت و هادی دارند، هادی آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. منذر رسول الله هست و هادی امیرالمؤمنین است که با این تطبیق کنیم مؤید می شود «هدی للمتقین» و« لکل قوم هادی». قرآن می فرماید وصف متقیان را قرآن تفسیر می کند. اگر دقت کنیم که تفسیر قرآن به قرآن از خود آیه بعدی آیه قبلی می توانیم استفاده کنیم که این آیه هم جزء آیات مفسره است همچنانچه در آیه گفتیم که صراط المستقیم آیه مفسَّره بود که «انعمت علیهم» نعمت ولایت بود. اینجا هم متقین کیانند؟ آیه می قرماید: «هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب» این صفت ویژه متقیان هست و این متقیانی که ایمان به غیب دارند.

کلمه غیبت در «الذین یؤمنون بالغیب»

ما از متن آنچه استفاده می شود که یک گروهی هستند متقیان و این گروه متقیان یک صفت ویژه دارند به نام ایمان به غیب . و ایمان به غیب دارند نه اینکه علم به غیب داشته باشند.

فرق ایمان به غیب و علم به غیب

فرق است که بین ایمان به غیب و علم به غیب یا اعتقاد به غیب مثلا بگوییم یک غیب هایی هست. گفته اند از نظر علمی که کل علم انسان به اندازه قطره و جهل انسان به اندازه اقیانوس و این هم غیب است، در حالی که این ایمان به غیب نیست. یا علم به غیب دارد با اجازه خداوند، پیامبر و امام هم علم به غیب دارند که در آخر سوره جن می فرماید: علم به غیب خودش را به کسی که بخواهد می دهد که اینها ایمان به غیب نیست. ایمان به غیب یعنی ایمان به اصول باشد، اصول توحید و نبوت و امامت و معاد است. از طرف دیگر هم حشر و نشر گفته شده است، بحثش را شیخ المحدثین قمی محمد بن علی بن بابویه شرح می دهد منتها من اشاره می کنم: غیب را اگر قیامت بگوییم با این همه آیات قرآن که گفته می شود در قرآن موضوعی به اندازه موضوع معاد پر توجه در کل قرآن نیست. آن آیاتی که درباره معاد آمده در هیچ موضوعی آنقدر نیامده و توافق کل هست. آن چیزی که غیب بشود و مورد تردید و شبهه باشد و عده ای خاصی به آن اعتقاد داشته باشد، نیست. چون «یؤمنون بالغیب» سیاق آیه نشان می دهد که یک ایمان خاصی است اما درباره قیامت کل پیروان ادیان ایمان دارند و ایمان ویژه نیست مضافا بر اینکه آنجا غیب صدق نمی کند چون غیب در اصطلاحی صدق می کند که امکان حضور یا قابلیت حضور در آن باشد بعد غیب بشود و حضور و غیب متضایفین است اما حشر و نشر و روز قیامت یک روز آینده است که اصلا آنجا این دو عنوان (حضور و غیب) متقابل قابل اطلاق نیست، حاضر که بوده که غیب شده باشد. پس غیب درباره قیامت از لحاظ ادبیات و بلاغت قابل صدق نیست.

سوال و جواب در تجسم اعمال

سوال و جواب: تجسم اعمال جزء اصول اعتقادات نیست و یک مسئله فرعی اعتقادی است.

استناد به نصوص شیعه در توضیح کلمه «غیب»

این متن آیه بود اما فراز دوم نصوص: شیخ المحدثین محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق می فرماید: روایتی است از امام صادق با سند طولانی و سند آن هم معتبر و روایات دیگری هم داریم که سندش صحیحه است. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ قَالَ مَنْ أَقَرَّ بِقِیَامِ الْقَائِمِ ع أَنَّهُ حَق (۱) روایت دوم هم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که «هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب، المتقون شیعه علی علیه السلام و الغیب فهو الحجه الغائب».

بیان شیخ صدوق در کمال الدین

شیخ صدوق از باب تفسیر قرآن بالقرآن این مطلب را کامل می کند می فرماید:

استناد به آیه «انما الغیب لله فانتظروا» در سوره یونس

«و الشاهد علی ذلک» شاهد بر این مدعا این است که در آیه دیگر خدای متعال می فرماید: «وَ یَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِین (۲) » اینکه شما عنوان منتظر به خودتان داده اید از قرآن گرفته اند اولیای دین. شیخ صدوق می فرماید: در این آیه، آیه غیب است، فرمود: «لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ» تو بگو «انما الغیب» یعنی آیه در اختیار خداست. می فرماید: منظور از آیه، غیب است و غیب هم حضرت بقیه الله الاعظم است.

ص: ۲۹

۱- (۳) . کمال الدین و اتمام النعمه ، صفحه ۲۹. ۲. سوره یونس ، آیه ۲۰.

۲- (۴) ۳. سوره مومنون ، آیه ۵۰.

آیه «و جعلنا ابن مریم و امه آیه» در سوره مومنون در توضیح غیب

منظور از غیب در آن دو آیه حجت است و باید آیه درباره ولی خدا در قرآن بکار رفته است که آیه این است: «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً» پس آیه درباره ولی خدا بکار رفته است.

صحیحه علی بن رئاب از کمال الدین صدوق

این حدیث آخر سندش هم صحیحه است: صحیحه علی بن رئاب که شیخ صدوق که نقل می کند علی بن رئاب حدثنا ابی ابن بابویه عن سعد بن عبد الله قمی عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب که از اجلاء و ثقات است عن حسن بن محبوب که جزء اصحاب اجماع است عن علی بن رئاب که از اجلاء و ثقات است

استناد به آیه «فیومئذ لا ینفع نفسا ایمانها»

«عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ يَوْمَ يَأْتِی بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ درباره وجود مقدس حضرت مهدی است «فَقَالَ الْآيَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَ الْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ ع فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ » آن روز که حضرت بیاید فایده و سودی ندارد برای کسی ایمانش اگر قبل از قیام آقا، ایمان به آقا نداشته باشد و یؤمنون بالغیب نباشد. یومئذ یعنی پس از که آقا ظهور کند، هیچ کسی ایمانش نفع و سودی نمی دهد که« لم تکن آمنت من قبل قیامها» هرچند ایمانی داشته باشد به ائمه دیگر ولی ایمان به غیب قبل از قیام اگر نداشته باشد، ایمانش کامل نیست.

ص: ۳۰

ابتداء و انتهای ایمان با استناد به آیات

نکته اصلی که کامل می شود ایمان به ولایت، ابتدایش ایمان کامل به امیرالمؤمنین و انتهائش ایمان کامل به غیب و به وجود مقدس آقا و به قیام آقا.

اطلاق به غیب در مورد یوسف پیامبر (ع)

شیخ صدوق نقل می کند درباره این بحث که ایمان به غیب، در قرآن کلمه غیب به حضرت یوسف بکار رفته که مؤید مطلب ماست. «ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُون (۱) » «فسمی یوسف علیه السلام غیبا» شیخ صدوق می فرماید: حضرت یوسف در این آیه غیب نامگذاری شده است و انباء الغیب قصه حضرت یوسف بوده. پس غیب به حضرت یوسف اطلاق شده است که اطلاق غیب به پیامبر و امام یک اطلاق قرآنی است. الذین یؤمون یعنی یؤمنون بالامام المهدی.

محاجه شیخ صدوق با مخالفین در مورد کلمه غیب

اما تکمله: شیخ صدوق می فرماید: من در این رابطه با بعضی از مخالفین بحث کرده ام. شرحش ان شاء الله در جلسات بعد.

اشاره ای به فضایل حضرت معصومه (س) بمناسبت شهادت آن حضرت

فردا روز ارتحال یا روز شهادت حضرت معصومه سلام الله تعالی علیها هست. ان شاء الله از باب اینکه ما اینجا در قم نشسته ایم و این زندگی ما، که ما به این عقیده هستیم و عقیده سلف صالح ماست که سر سفره احسان حضرت معصومه نشسته ایم بنابراین حرم رفتن را کم رنگ نکنید. نشود یک ماه بگذرد و ما حرم نرویم که نمک نشناسی می شود.

۱- (۵) کمال الدین و تمام النعمه ، صفحه ۳۰. ۲. سوره یوسف ، ایه ۱۰۳.

تفسیری از « عشّ آل البیت»

اینجـا که طبق روایـات کتاب سـفیه البحار نقل می کنـد که قم عشّ آل البیت است. این عشّ ال البیت یعنی چه؟ یعنی آنجایی که مرکز و مـأوی و خـانه و جایگـاه اهل بیت است، این یعنی چه؟ چنـد معنا برایش گفته شـده است: گفته می شود ان شاء الله این عش آل البیت حضـرت مهدی پس از ظهور در مکه اولین حضورش در قم است. و نکته دیگر از عش آل البیت این اسـت که خط و دسـتور و اتباع و پیروی از آل البیت در دنیا در شـهر قم متمرکز است. نکته سوم این است که قم در کل دنیا شـهری است که بیشترین امامزاده را دارد. آماره حداقلش صد و چهل تاست. از جمله امامزاده مبرقع که بلا فصل است.

حضرت معصومه (س) شهید لقاء است

حضرت معصومه شهید ملاقات برادرش امام رضاست. در راه ملاقات برادرش از دنیا رفته که گفته می شود قم که رسید هفده روز اینجا بود و زمانی که به قم رسـید حضـرت امام رضا به شهادت رسید، حضرت معصومه عمرش تمام شد یعنی تمام عمر و حیاتش امام رضا بود. گفته می شود که اگر به حضـرت معصومه آن خبر شـهادت آقا امام رضا را قمی ها داده اند به حضـرت معصومه که بعد از شـنیدن شـهادت حضـرت رضا زنده نمی ماند. گفته می شود که سبب رحلت حضرت معصومه شنیدن خبر شهادت برادرش امام رضاست.

نکاتی از آداب زیارت حضرت معصومه (س)

اگر بخواهید حضـرت معصومه را خوشـحال کنید حرم که رفتید آن قسـمت بالاسـر نزدیک ضـریح آن قسـمت مسـجد قدیمی است و بقیه مساجـد قبرسـتان است، انجا دو رکعت نماز تحیت را بخوانیـد و آن نماز تحیت را نثار روح آقا امام رضا بکنید که حضرت معصومه خوشحال بشود. یک سلامی که «السلام علیك یا امین الله فی ارضه» در حرم حضرت معصومه برای امام رضا که بخوانید حضرت معصومه را خوشحال کرده اید.

ص: ۳۲

توضیح متقین در آغاز سوره بقره ۹۱/۱۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

توضیح متقین در آغاز سوره بقره

وصف متقین: متقینی که در آیه دوم سوره بقره آمده است آیات بعد آن متقین را توصیف و تعریف می کند. در این رابطه بحث هایی داشتیم و ان شاء الله تتمه و تکمیل بحث امروز. «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ الم (۱)ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ (۲)» که معنای «ذلک الکتاب» بحث شد و هدایت برای متقیان هم گفته شد و معنای متقیان هم از متن برداشت شد.

یادآوری شیوه بحث تفسیری ما

بحث ما در تفسیر ولایی دارای چهار مرحله است: مرحله اول استفاده از متن با توجه به تفاسیر و ساختار ادبی و مقدمات و مؤخرات بلاغی مرحله دوم استفاده از نصوص، مرحله سوم استفاده تحلیلی و تطبیقی، مرحله چهارم هم مؤیدات. درباره وصف متقین که به مرحله سوم بحث رسیدیم یعنی استفاده تطبیقی و تحلیلی.

سوال و جواب در اطلاق کتاب به علی (ع)

سوال و جواب کتاب در اصطلاح اهل معرفت کلام الله، قرآن و کتاب الله، ائمه معصومین بکار می رود. و در مجموع، این کلمات تفسیری است که با مراجعه به نصوص و با مراجعه به مقدمات و مؤخرات این معنا استخراج شده است. اینکه امیرالمؤمنین قرآن ناطق است و قراین دیگر که « وَ كُلَّ شَيْ ءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبين » و « فی كِتابٍ مُبين » که امام مبین طبق تفسیر امیرالمؤمنین است و کتاب مبین در جای دیگر آمده که تطبیق می کند امام مبین همان کتاب مبین است که تطبیق می کند امیرالمؤمنین علیه السلام هست.

ص: ۳۳

فرق تفسیر و ظهور

سوال و جواب: تفسیر این است که از تمامی مقدمات و مؤخرات و شواهد و آیات دیگر ما بتوانیم یک معنایی از یک آیه به دست بیاوریم. این به دست آوردن تفسیر است و واکاوی است بنابراین آیات قرآن که بطونی دارد نیاز به تفسیر دارد.

منظور از کلمه مفسره در قرآن

اما وصف متقین گفتیم این کلمه متقین از کلمات مفسره است. در قرآن کلمات مفسره زیاد داریم به این معنا که آیات بعدی آن را توضیح و تفسیر کند. « هُدیً لِلْمُتَّقینَ (۲)الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُون » صفت برای متقین است که یک تعریف و توصیف کامل است منتها با عبارات قرآنی و با بیان بلاغی و ایجاز که یک کلمه مطالب زیادی

را در ضـمن دارد. مؤمن کسی که دارای اعتقادات خاصی باشد و پایبند به عبودیت و عبادت باشد و روابط اجتماعی حسنه ای بـا مؤمنین داشـته باشـد. این سه عنصـر لازم است برای یک متقی و مومن که در این آیه این سه مطلب در شـکل ایجاز بلاغی کامل گفته شده است: «الذین یؤمنون بالغیب» یعنی ایمان به امامت و ایمان به امامت یعنی ایمان به نبوت و ایمان به نبوت یعنی ایمـان کامل به خـدا پس «یؤمنون بالغیب» یک تعبیر کامل از ایمان است. وجود آقا را اعتقاد نداشـته باشـد ایمان کامل نیست. نگفته است «یعلمون الغیب» علم به غیب مطلبی است و ایمان به غیب مطلب دیگری است. این وصف بسیار عالی برای متقین با توصـیف قرآنی ایمان به غیب است که در اعلی درجه از ایمان است و عمق و نهایی است و به سـید الاوصـیاء باید ایمان داشته باشـد و هیـچ نقصـی دیگری نـدارد. اگر «یؤمنون بـالله» می گفت کامـل نبود چون یهود و نصـاری هم «یؤمنون بالله» هسـتند «و یؤمنون بالنبی» هم کامل نبود «و یؤمنون بامیرالمؤمنین» هم کامل نبود، «یؤمنون بالغیب» تعبیر ایجازی بلاغی کامل است.

ص: ۳۴

بیان شیخ صدوق در «یؤمنون بالغیب»

و بعد شیخ المحدثین شیخ صدوق (۱) یک مطلبی را اشاره می کند، می فرماید: این «یومنون بالغیب» که یک وصف قرانی برای متقین آمده، متقین آنان که ایمان به غیب دارند که در درجه اول وصف اول است. می بینیم مؤمنانی که ایمان به غیب داشتند قبل از تحقق غیبت مسئله غیبت را در کتبشان ذکر کرده اند. شیخ صدوق می فرماید: مشایخ ما حدود دویست قبل از غیبت کبری، غیبت را ذکر کرده اند و مقصود از ایمان به غیب را هم ذکر کرده اند و در آن موقع غیبت تحقق پیدا نکرده بود. در زمان امام صادق و در ضمن تدوین اصول اربعماه آمده است. «یومنون بالغیب» در همان نصوص آمده یعنی یؤمنون بالامام المنتظر. اینجا نشان می دهد که ایمان به غیب این همه ارزش را دارد که دویست سال پیش که هنوز غیبتی نبود، بعد از غیبت کبری غیبت شکل گرفت و امام غائب برای شیعیان معرفی شد، دویست سال قبل از غیبت می گویند یومنون بالغیب کسانی که ایمان و اعتقاد به امام منتظر غائب دارند. شیخ می فرماید: معلوم است که اینها از مصدر وحی آمده و از پیامبر اعظم شنیده اند که اینگونه گفته اند.

مصداق بارز ایمان به غیب ایمان به امام منتظر (ع)

الان یک دقت بیشتری در اینجا بکار ببریم، ببینیم منظور از غیبت که معلوم است وجود پروردگار عالم که نیست و غیب پیامبر هم نیست و خود کتاب هم نیست، غیب قیامت ممکن است باشد ولی در آیه بعدی می گوید «و بالاخره هم یوقنون» که ایمان به آخرت جداست. پس براساس این راهی ندارد جز اینکه گفته شود منظور از ایمان به غیب ایمان به وجود و ظهور حضرت حجت سلام الله تعالی علیه هست.

ص: ۳۵

۱- (۱) ۱. کمال الدین و تمام النعمه ، صفحه ۳۱.

ال در الغیب برای جنس نیست

سوال و جواب: الف و لام همیشه برای عهد و برای جنس نیست و الف و لام تعریف و تزیین است و ثانیا اگر هم باشد در کلمه مفرد اولی این است که فرد باشد.

سوال و جواب: ایمان به هرچه غیب هست اولاـ کذب است و ثانیا ایمان نیست و علم است. اولا کذب است چون آدم نمی تواند به هرچیزی که غیب هست علم پیدا کند. به هر چیزی که غیب هست، ایمان لازم نیست. اولا به هر آنچه که غیب هست که بعضی از مفسرین ابناء عامه گفته اند، ایمان معنا ندارد. ایمان براساس تناسب حکم و موضوع و براساس مذاق شرع ایمان به خدا و ایمان به نبوت و ایمان به کتب و رسل که اینها در قرآن آمده. اگر بگویید هر آنچه غیب هست علم داشته باشد که یک تصور محض است اولا کذب است و امکان ندارد که انسان به هر آنچه که غیب هست علم داشته باشد مگر اینکه محیط باشد که خداست. و ایمان به غیب معنایش این است به آنچه که خدا از دید چشم ما غایب کرده ایمان بیاوریم، این هم نمی شود برای اینکه کل معلومات ما قطره است و مجهولات ما اقیانوس است و نه امکان دارد و نه ارزش فضیلتی وصف متقین دارد چون معنا ندارد که ایمان باشد. بنابراین ایمان به غیب چون ایمان آمده، ایمان به غیب باید آن مواردی باشد که متعلق ایمان است، از سنخ ایمان به خدا و پیامبر و ولی خدا.

بیان شیخ طوسی در تبیان در توضیح کلمه غیب

بنابراین می بینیم که شیخ طوسی (۱) می فرماید: از طریق صحابه ابن مسعود که راوی معروف ابناء عامه آمده است که منظور از ایمان به غیب «کلما غاب الله عنهم» هر آنچه که خدا در پرده غیبت قرار داده از مؤمنین. ایشان حسن استفاده می کند، می فرماید: این حرفی که ابناء عامه گفته اند خوب است و یکی از «کلما غاب» وجود حضرت مهدی است و خاص در ضمن عام هست چون ابناء عامه همه آنها معتقد هستند به وجود حضرت مهدی.

وجود ۱۲۹۶ روایت در ۳۹۰ مصدر شیعه و سنی در خصوص حضرت مهدی (عج)

درباره وجود حضرت بقیه الله ارواحنا فیه ۱۲۹۶ روایت در ۳۹۰ مصدر که دویست مصدر از مصادر شیعه است و صد و نود مصدر از مصادر ابناء عامه است. در روایات فریقین تعبیر یکی است « يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً ». فرقش این است آنها می گویند هنوز نیامده و ما می گوییم وجود مقدس حاضر و موجود است. اما آنها که می گویند نیامده هم که غائب است پس ایمان به غیب ایمان به وجود مهدی براساس تفسیر ابناء عامه هم صدق می کند. شیخ طوسی می فرماید: این تفسیر ابناء عامه که «کلما غاب الله علمه یدخل فیه ما رواه اصحابنا من زمان الغیبه و خروج المهدی». در همین قالب وارد می شود آن علم به غیب یا ایمان به غیب که ایمان به وجود و قیام بقیه الله هست. از نظر ابناء عامه که «ما غاب علمه» بگوییم ۱. کلی است ۲. به وجود حضرت مهدی هم معتقد هستند و با دهها روایت هم اعلام می کنند که جمع می کنیم می شود، جزء «ما غاب الله» وجود و ظهور حضرت مهدی سلام الله تعالی علیه است. این حسن استفاده ای است که شیخ طائفه از تفاسیر عامه دارند.

۱- (۲) ۱. تبیان ، جلد ۱ ، صفحه ۵۵.. ۲.کمال الدین و تمام النعمه ، صفحه ۳۰.

مؤیدات بحث

اما پس از این، مرحله چهارم مؤیدات.

بیان صدوق در کمال الدین در محاجه با عامه

درباره مؤیـدات یکی از مواردی که در حقیقت برجسته ترین مؤیـد می توانـد باشد در این رابطه ، بحث علمی است که شیخ صـدوق بـا ابنـاء عـامه داشـته است دربـاره معنی غیب. می فرمایـد: «و لقـد کلمنی بعض المخالفین فی هـذه الآیه» بحث کردیم دربـاره «الـذین یؤمنون بالغیب»، طرف مقابل گفت منظوراز «یؤمنون بالغیب» بعث و نشور و احوال قیامت است که این اولا می شود خلاف این آیه که در آیه آورده «و بالاخره هم یوقنون» و ثانیا اگر ایمان به بعث و نشور و سـنجش اعمال باشـد این مدح نیست و این وصف را مشرکین یعنی یهودی و مسیحی ها هم این اعتقادات را دارند که محاسباتی هست و نشر و حشری است، این مدح متقین نیست. چیزی که وصف مشترک بین مؤمنین و مشـرکین باشد به عنوان مدح نمی آید، مدح صفت ویژه خاصه مـومنین است و این وصف نمی شود چون خـدا مـدح می کنـد. «هـدی للمتقین الـذین یؤمنون بـالغیب و یقیمون الصـلاه و مما رزقناهم یوقنون» که وصف کامل است و عبودیت کامل واین «از یقیمون الصـلاه» اسـتفاده می شود که این نشانه و مایزه است. پیشـانی بنـد یک متقی و پایبنـد به عبودیت و عبادت این است که به نماز به طور جـدی پایبنـد باشـد که « إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ » لذا سیره متدینین این است که می گوید اگر کسی را بخواهید بدانید که متدین است، به نمازش نگاه کنید. ما یک وقتی با جمعی از اساتید رفتیم پیش آقای بهاء الدینی که ایشان فرمود این نماز واجب را خوب و درست انجام دهید که در ضـمنش تمام عبادات است و این عمود الـدین است یعنی این سـکوی پرواز به سوی مقام قرب است. این معراج است یعنی سکوی پرواز به سوی مقـام قرب. و در جهت روابـط اجتماعی هم بهترین روابط اجتماعی کمک رسانی است و آن هم کمک مالی «و مما رزقناهم ینفقون»، بالاترین روابط حسـنه این است که کمک مالی کنید، خوب است احوالپرسی و تبسم ولی روابط کامـل کمـک رسـانی است. بنـابراین وصف کامـل برای متقیـان معلوم است که وصف ویژه است و ایمان به غیب ایمان کامل است نه اینکه ایمان به حشر و نشر که برای مشرکین هم هست و مدح به حساب نمی آید.

بیان فخر رازی در این باره

مؤید دوم: فخر رازی شیخ المغالطین و امام المشککین (۱) مسئله پنجم می گوید: «قال بعض الشیعه المراد بالغیب المهدی المنتظر سلام الله تعالی علیه» که این را گفتیم از لحاظ نصوص معتبر شیعه و نص صحیح غیب امام عصر است، «وعد الله تعالی به فی القرآن به» این بقیه الله هم خدا در قرآن وعده داده و هم در نصوص« اما القرآن فقوله: وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ » خدا وعده داده از شما امام و خلیفه الله اظهار کند همان طوری که قبل از شما خلفاء الله، انبیاء الله و ائمه بودند که معنای دیگری ندارد. خلفای جائر که تطبیق نمی کند چون صریحا خلیفه است و خلیفه جائر را که خدا قرار نمی دهد. و خلیفه انبیاء هست و در آینده که خلیفه خدا وعده می دهد یک مورد بیشتر نیست و از نظر دین و مذهب ما و مذهب ابناء عامه و ادیان دیگر یک مورد بیشتر نیست. اما خبر، خبری که خودشان اعتماد دارند. معتبرترین تفسیر از نظر فقهای ما متن تبیان است و تفسیری که از ابناء عامه استناد می کنم متن معتبر تفسیر کبیر است. فخر رازی می گوید «و اما الخبر فقوله صلی الله علیه و آله و سلم لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما». بعد می خواهد رد کند که «واعلم ان تخصیص المطلق من غیر دلیل باطل» که مطلق غیب است که تخصیص دادیم به وجود امام زمان. اولا اعتراف کرد که این جزء مصادیق مطلق است ۲. گفت که تخصیص من غیر دلیل است و دلیل را خودش می گوید از قرآن و از روایت معتبر پس دلیل غیر از قرآن و سنت چه باشد؟ دلیل را ذکر می کند بعد می گوید من غیر دلیل باطل. بنابراین تخصیص مطلق به غیب باشد به وجود مقدس آقا براساس این ادله درست و صحیح است و معنای غیب با سلوک چهار مرحله ای به کامل شد.

ص: ۳۹

۱- (۳) ۱. تفسیر کبیر ، جلد ۲ ، صفحه ۲۸.

متن درس تفسیر استاد سید کاظم مصطفوی – چهارشنبه ۱۶ اسفند ماه ۹۱/۱۲/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

ادامه تفسیر آیات دال بر ولایت و امامت ائمه علیهم السلام

روزهای چهارشنبه بحث تفسیر هست و موضوع تفسیر هم آیات دال بر امامت و ولایت و فضیلت اهل بیت و به طور طبیعی به متون اصلی مراجعه می کنیم: از تفسیر قمی تا تفسیر عیاشی و تا تفسیر امام عسگری و تا تفسیر برهان و صافی و نور الثقلین. سبک بحث ما این است که از اول قرآن شروع کنیم. سوره حمد که ام الکتاب هست چند مورد درباره آیاتی درباره اهل بیت و امیرالمؤمنین داشت مخصوصا آیه «یؤمنون بالغیب» که شرح داده شده است. سیاق ما در بحث این است که اول به متن آیه دقت و مراجعه می کنیم و بعد به شرح آن مراجعه می کنیم که متن ظاهر قرآن است و شرح هم نصوص است. قرآن و نصوص در حقیقت متن و شرح است. بعد فهم و درک و تحلیل علمی چه می گوید آنگاه مؤیداتی هم اگر داشتیم از آن کمک می گیریم.

آیه «ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ......» (بقره آیه ۲۶)

آیه ای که امروز هست، سوره بقره آیه شماره ۲۶ خدای متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یَسْتَحْیی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَهافَأَمَّا الَّذینَ آمَنُوا فَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِم » متن آیه: کلماتی از قبیل حیاء و غضب و قهر و مهر این اوصافی که برای انسان هم دیده می شود، طبیعتا برای موجود ناقصی مثل انسان یک معنایی دارد و برای وجود مطلق و کمال مطلق و بری از هرگونه عیب و نقص معنای خودش را دارد. «ان الله لا یستحیی» یعنی شرم ندارد که این شرم به معنای متعارف بین مردم، درباره خداوند که قابل تطبیق نیست. مفسرین گفته اند و درست هم هست که «ان الله لا یستحیی» یعنی خداوند مانعی نمی بیند و ترک نمی کند مثل زدن را. استحیاء برای انسان عادی هم به معنای مانع شدنِ شرم است. «مثلا ما بعوضه فما فوقها »: ما زائده است بعوضه را مثال بزند و ما فوق بعوضه را مثال بزند، این را ترک نمی کند. مراجعه کنیم با بیان قرآن و با مثال زدن و با توجه به اینکه می فرماید: خداوند ترک نمی کند و فروگذار نمی شود پس این مثل به بعوضه باید یک رمز و رازی داشته باشد و یک نکاتی داشته باشد و این توجه انسان را جلب می کند. گفته بودیم در تفسیر که آدم محدود است و در حدی که از او بر می آید با استغفار و با تکرار این جمله «عبیدک و فضلک و کرمک» از خدا بخواهد در کل علوم مخصوصا در تفاسیر معانی الهام می شود نه اینکه انسان کاره ای است بلکه عنایت است کرم است و از زاویه کرم نگویید که ما قابلیت نداریم بلکه کرم هست که سروده اند (نا اهل و اهل نزد کریمان یکی است).

ص: ۴۰

فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم (بقره آیه ۲۶)

بعد ادامه آیه می فرماید:« فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق» آنهایی که ایمان آورده اند می دانند این مثال حق است از پروردگار آنها

و اما الذین کفروا فیقولون ما ذا اراد الله بهذا مثلا (بقره آیه ۲۶)

«و اما الذین کفروا» و آنهایی که ایمان به خدا ندارند و ایمان به نبوت و ولایت ندارند «فیقولون ما ذا اراد الله بهذا مثلا» خداوند به این مثل زدن چه می خواهد؟ «یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا» مثلی که می زند بعضی ها می گویند این مثل حق است و هدایت می شوند و بعضی ها بر اثر جهل و یا عصبانیت بیراهه می روند که خداوند جوابش را می فرماید: «و ما یضل به الاـ الفاسقین»، و گمراه نمی شود به مثل خدا مگر آنهایی که فاسق هستند. فاسق یعنی کسی که مرتکب معاصی است و در لغت هم فاسق به معنای خارج از مسیر و بیراهه می رود. پس این آیه در این مثال یک حقیقت و یک مطلبی و یک جاذبه ای باید باشد که خدا فروگذار نمی شود و آن مثل مثلی است که آنهایی که ایمان دارند می گویند حق است و هدایت می شوند و کسانی که آن را قبول ندارند گمراه می شوند و فقط فاسقین گمراه می شوند که منحرف هستند. پس مثل یک چیز مهمی بوده است.

توضیح بعوضه و بیان شیخ طوسی در تبیان

اولاـ خود بعوضه در لغت به معنای پشه کوچکی است و در لغت آمده است که علامه طریحی در مجمع البحرین می فرماید: بعوضه از بعض گرفته شده که بعض خیلی کوچک اما خیلی عجیب. بعوضه به معنای بعض و جزء کوچک ظاهری و خیلی عجیب، این از لغت گرفته می شود. اما از لحاظ روایات و تایید علم، روایتی از امام صادق سلام الله تعالی علیه که شیخ طوسی (۱) نقل می کند که امام می فرماید: این بعوضه از یک فیل که بزرگترین حیوان است از لحاظ اجزاء و ترکیب، تمام آن اجزاء و ساختاری که یک فیل دارد، این پشه دارد و دو عضو هم اضافه دارد که عبارت است از بال و پای اضافی که فیل چهار تا پا دارد و پشه شش تا که هر دو خرطوم دارند و خصوصیات دیگر با اضافه دو عضو. این را امام صادق هزار و سیصد سال پیش فرموده که در آن زمان نه از علم و نه از ابزار علمی و نه از مختبرات و آزمایشگاهها و نه از تحقیقات خبری نبوده، که پشه را یک چیز بسیار کوچک و بی ارزش می بینند و آن زمان را امام صادق فرموده و حالا تحقیق علمی آمده صدق مولانا امام الصادق علیه السلام، این یک معجزه حقیقی علمی است. و ثانیا از لحاظ علمی توجیهی گفته شده است که بعوضه که بعض کوچک است، الان تحقیقات علمی کشف کرده است که ذرات اتمی که آن هسته مرکزی و آن ذرات اطراف هسته مرکزی، در درون آن ذرات ذرات و مدارهای دیگری است. آن ذره یک بعوضه کوچک و ما فوقها. پس آیات قرآن بطونی دارد، با اهل علم صحبت کردید این را مطرح کنید و با دانشمندان علم الحیوان صحبت کردید آن پشه و فیل بگویید که امام صادق فرموده بود و شعرای قرن چهارم از امام صادق استفاده کرده و می گوید: (دشمن اگر پشه بود پیل باد). و همان طور این بیت (در درون ذره که بشکافی آفتابی در آن نهان بینی) که هاتف اصفهانی می گوید که اینها از نصوصی که آمده است که پیشرفته ترین علوم را خبر می دهد. پس این یک نکته که مثال بعوضه کوچک نیست و عجیب است. و مثالی است که اگر کسی آن مثال را حق بداند اهل ایمان است و کسی که حق نداند گمراه است.

۱- (۱) ۱. تفسیر تبیان ، جلد ۱ ، صفحه ۱۱۱.

بیان تفسیر قمی در تفسیر آیه فوق

تفسیر قمی که تفسیری مستحکم و متقن هست و از اعتبار فقهی و حوزوی بالا برخوردار است،

تطبیق بعوضه به علی (ع)

درباره تفسیر همین آیه می فرماید: «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَ هَذَا الْمَثَلَ ضَرَبَهُ اللَّهُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع »این مثال برای امیرالمؤمنین است که خدا فروگذار نمی شود که مثل اینگونه بزند. بعوضه آن موجود به ظاهر کوچک عجیب «فَالْبَعُوضَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ مَا فَوْقَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص و الدلیل علی ذلک قوله «فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ » آفریده عجیبی که دنیا در عجب اند که انه الحق من ربهم «یعنی أمیر المؤمنین کما أخذ رسول الله ص المیثاق علیهم له » عهد و میثاق گرفت بر مردم نسبت به امیرالمؤمنین که ادامه آیه می فرماید «وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیراً» فرد الله علیهم» خداوند بر رد آن معترضین فرمود «فقال «وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِینَ- الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ فی علی» گمراه می شود به آن مثل کسانی که عهد خدا را نقض کرده اند بعد از میثاقی که پیامبر از آنها گرفت در روز غدیر. «وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ » یعنی من صله أمیر المؤمنین ع و الأئمه ع» (۱) و قطع کرده اند آنچه خدا دستور داده بود که وصل بشود یعنی آنچه به امامت و ولایت وصل است از ائمه دیگر. بنابراین مثل در قرآن توضیح داده شد که در این مثال عهد خداست و پیامبر از مردم میثاق گرفته است. کسانی که عهد خدا را پس از میثاق عمل نکردند، آنها در ضلالت و گمراهی هستند. «الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ » کسانی که قطع کردند آنچه را که خداوند امر کرده بود که وصل باشد و صله برقرار باشد که صله امیرالمؤمنین الائمه علیهم السلام بعد امیرالمؤمنین. از این آیه طبق این روایت مطلب ثابت شد ولی یک نکته تکمیلی لازم دارد که مطلب کامل بشود. بعوضه تمثیلی بود شرحی که داده شد میثاق خدایی بود و عهد پیامبر و میثاق پیامبر نسبت به ولایت علی بود و عهد شکنان گمراه هستند و مثل الهی است و مثل الهی می شود ولایت و امامت ائمه علیهم السلام که ابوالائمه و امام الائمه امیرالمؤمنین علیه افضل الصلاه و السلام است.

ص: ۴۲

۱- (۲) ۱.تفسیر قمی ، جلد ۱ ، صفحه ۳۵.

استفاده از آیه ۳۵ سوره نور

اگر روایت را هم ندیده بودید، معنای علمی برای بعوضه که شد بعد در ادامه آیه می فرماید که ایمان به مثل و میثاق به مثل و رد به مثل و نقض عهد، این مثل از آیات دیگر هم استفاده می شود: آیه دیگر سوره نور آیه ۳۵ خدا در این آیه مثل را آورده و توضیح داده و این مثل را با این آیه که منضم بکنیم، تفسیر القرآن بالقرآن این است که مثل چیست و اینجا اسم مثل را آورده شده و دو خصوصیت مثل: ۱. ایمان به مثل انه الحق. ۲. کسانی که مثل را رد می کنند نقض عهد است آیه دیگر این مثل را می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فی زُجاجَهٍ الزُّجاجَه» پس مثل الهی و مثل نوری در این آیه نور سوره نور بیان می کند. خدا نور آسمان و زمین است «مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فیها مِصْباحٌ» مثل نور خدا مثل مشکاتی است که در آن مشکات مصباح است و بعد الف و لام عهد آمد که «الْمِصْباحُ فی زُجاجَهٍ الزُّجاجَهُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ» که از این آیه مثل را فهمیدیم.

بیان طبرسی در ج ۷ مجمع البیان

محقق طبرسی (۱) در تفسیر این آیه می فرماید: از محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق در توحید روایتی نقل شده است از امام باقر علیه السلام که خلاصه آن روایت این است که اصل شجره طیبه ای که در این آیه نور مثال زده است اصل نبوت است و فرع امامت است که این مثل الهی است و این مثل نوری است و این نور خداست. تتمه بحث و مؤیدات جلسه آینده.

۱- (۳) ۲. مجمع البیان ، جلد ۷ ؛ صفحه ۱۴۳ و ۱۴۴.

شرط بهره مندی ویژه از قرآن کریم ۹۱/۱۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَه فَقالَ أَنْبِئُونی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِين» . طبق سبک و سیاقیمان که روزهای چهارشنبه آیات مربوط به امامت و ولایت و فضیلت اهل بیت تفسیر می شود آیه ۳۱ از سوره بقره را بحث کنیم. براساس منهجمان اول به متن مراجعه کنیم بعد نصوص و بعد مؤیدات و تحقیق.

شرط بهره مندی ویژه از قرآن کریم

(چرا می گوییم اول به متن مراجعه کنیم؟ خود قرآن که نور ذاتی است یک داده های مستقیم دارد و یک تجلیات مستقیم دارد. لذا انسانی که باطن آماده در حد بشر عادی که معصوم کسی نیست جز معصومین، با همان آمادگی ظاهری و عدم ارتکاب عمدی به معاصی کبیره و با قصد قربت و با وضو و طهارت که مراجعه کند به قرآن کمی دقت کند چیزهایی می فهمد که این از انسان نیست، به داده می شود. لذا در تفاسیر گفته ایم که اگر نکات ظریف و لطیفی آدم از قرآن می تواند بدست بیاورد آن قرآن است که به آدم می دهد. خود آدم پاکی اش را رعایت بکند و با خضوع و التماس به سوی قرآن رو بیاورد قرآن عنایت های ویژه می کند مضافا بر عنایت طبیعی که همیشه دارد که با خواندن قرآن استفاده از نور در سطح ابتدایی قطعی است. حتی معنای قرآن و آیات قرآن را نفهمیم و قرآن بخوانیم، استفاده و تاثیرگذاری اش قطعی است چون ذات نور است و قرآن نور خداست. خدا برای قرآن کلمه نور اطلاق می کند در کتاب کبیرش.

ص: ۴۴

فرق طریق استفاده قرآن و دعا

از این رو گفتیم فرق است بین دعا و قرآن. کسی که دعا می خواند معنایش را بداند و بداند از خدا چه می خواهد و با التماس و خضوع. یک نکته هم در آداب دعا این است که در دعا اطمینان به اجابت داشته باشید. اگر شک به اجابت داشته باشید، دست خالی برمی گردید. چون با اطمینان به اجابت یعنی رفتن به امید کرم. گفته شده است که کریم از در خود کسی را محروم برنمی گرداند. اما قرآن اگر معانی اش را بداند، آن جمله ای که «نور علی نور» شنیده اید در قرآن چند معنا دارد: یک معنایش معرفت امیرالمؤمنین و اولیا و ائمه که خودش نور است و معرفتش هم نور است. یک «نور علی نور» نصوصی است که قرآن را تفسیر می کند. یک معنایش این است که آدم وقتی معنای قرآن را بداند و بخواند، «نور علی نور» است).

آیه « و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه»

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها» خداوند حضرت به آدم اسماء را تعلیم کرد. این معنا خصوصیاتی دارد که تعلیم ویژه و برای حضرت آدم پیامبر و آن هم اسماء نه اشیاء. مفسرین ابناء سنت می گویند منظور از اسماء، اشیاء است که تفسیری است براساس فهم جاهلانه. اسماء تعبیر ویژه است و اشیاء نیست. بعد تعلیم ویژه با اشیاء منطبق نیست که شئ ساده با بصر درک می شود که

تعلیم نیست و چیزی پر عظمتی تلقی نمی شود بلکه ساده می شود و آن با عنوان این آیه تطبیق نمی کند. می بینیم در علم قرآن تعلیم ویژه است که می فرماید «الرحمن علم القرآن».

ص: ۴۵

مراد از کلّها

بعـد می فرمایـد: «الْأَسْماءَ کُلَّها» پس یـک نکته دارد که اسـماء هست و کلهـا دوازده یـا چهـارده تا اسم که شـش تا می شود اسماعیلیه و چهارتایش می شود زیدیه.

آدم چگونه معلم ملائکه شد

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَه» آدم دارای علم شد بعد شد معلّم ملائکه که خود معلّم رتبه ندارد بلکه آن علمی که رتبه بالا دارد برای معلّم رتبه می دهد. معلّم ملائکه کسـی می شود که تعلیم اسماء بکند، آنقدر رتبه عالی است که ملائکه تعلیم بکنند پس این اسـماء چقـدر بالاست. اینجا هم نشان می دهـد که ملائکه جاهل نبودنـد و ملائکه مجردات هسـتند و عاقل و عالم هسـتند، ملائکه در این قسـمت علم نداشتند وحضرت آدم واسطه شد از سوی خدا که ملائکه را تعلیم اسماء بکند. معلّم کیست؟ اولین پیـامبر پس از خلقت ظـاهری. «فَقـالَ أَنْبِئُونی» این تعلیم و این معلّم و این علم، اختبـاری هم دارد که عنوان صـادق و کـاذب از اینجا نشان می دهـد. «أَنْبِئُونی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ» خبر بدهید ایها الملائکه بأسـماء هؤلاء. این معیار صادق بودن است. در اصـطلاح قرآن که اسـماء هؤلاـء، هؤلائی هسـتند یک انواری که یک اسـمائی دارنـد. هؤلاء الاسـماء نیست که اسـماء مشار الیه باشـد و هؤلاـء اشـاره باشـد بلکه اسـماء مضـاف است و هؤلاء مضاف الیه است و اسـماء متعلق به هؤلاء هست. شـما خبر بدهیـد به این اسـماء این انوار ان کنتم صادقین که این نشانه صـدق و حق بودنتان است. از ازل تا به ابـد و از ابد تا به ازل صدق و حق بودن معیارش معرفت ائمه و اولیاست.

ص: ۴۶

شرح آیه به کمک نصوص معتبر

بعد از آنچه از متن استفاده کردیم به شرح مراجعه می کنیم که متن قرآن است و شرح نصوص معتبر است. نصوص را هم طبیعتا نصوص غیر معتبر در این راه نمی توانیم استفاده کنیم، نصوصی که می آوریم از مشایخ ثلاث باشد و از شیوخ سنت باشد. نصی را نقل کنیم که اسماء که در آیه آمده است چه کسانی هستند و اینها که اسماء الله ذکر شده اند، چه وجهی دارد؟

روایت معانی الاخبار صدوق در وجه تسمیه ائمه علیهم السلام

شیخ صدوق قدس الله نفسه الزکیه روایتی نقل می کند که سند طولانی است و روایت مسنده است قال حدثنا بکر بن عبد الله تا که می رسد عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علیهم الصلاه و السلام قال کان رسول الله (جایی که در روایت بیاید که امام صادق عن ابیه و عن جده قال کان رسول الله بگوید این جد امیرالمؤمنین است) «قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ یَوْمٍ جَالِساً وَ عِنْدَهُ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ع فَقَالَ وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ بَشِیراً مَا عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ خَلْقٌ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا أَکْرَمَ عَلَیْهِ مِنَّا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی شَقَّ لِی اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ مَحْمُودٌ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ شَقَّ لَکَ یَا عَلِیُّ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْعَلِیُّ الْأَعْلَی وَ أَنْتَ عَلِیٌّ وَ شَقَّ لَکَ یَا حَسَنُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْمُحْسِنُ وَ أَنْتَ حَسَنٌ وَ شَقَّ لَکَ یَا حُسَیْنُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ ذُو الْإِحْسَانِ وَ أَنْتَ حُسَیْنٌ وَ شَقَ لَکِ یَا فَاطِمَهُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْفَاطِرُ وَ أَنْتِ فَاطِمَهُ ثُمَّ قَالَ ص اللَّهُمَّ إِنِّی أُشْهِدُکَ أَنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ وَلِیٌّ لِمَنْ وَالاهُمْ لِأَنَّهُمْ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُمْ». (۱) در این روایت استفاده کردیم که اسماء الله ائمه هستند و اینجا پیامبر به مناسبت جلوس با حضرت زهرا و امیرالمؤمنین و حسنین مناسبت تثنیه را بیان کرده است که هم اسماء الله هستند و وجه تسمیه هم از این باب بوده است.

ص: ۴۷

۱- (۱) ۱.معانی الاخبار ، باب معانی اسماء محمد و علی و حسن و حسین ، حدیث ۳.

روایت کمال الدین در شرح آیه مذکور

شیخ صدوق قدس الله نفسه الزکیه روایتی را نقل می کند از امام صادق علیه السلام: «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَلَّمَ آدَمَ ع أَسْمَاءَ حُجَجِ اللَّهِ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ وَ هُمْ أَرْوَاحٌ عَلَی الْمَلَائِکَهِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ بِأَنَّکُمْ أَحَقُّ بِالْخِلَافَهِ فِی الْأَرْضِ لِتَسْبِیحِکُمْ وَ تَقْدِیسِکُمْ مِنْ آدَمَ ع قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ وَقَفُوا عَلَی عَظِیمِ مَنْزِلَتِهِم » (۱) حضرت آدم که از خدا تعلم کرده بود عظمت اسماء را، تعلیم کرد ملائکه را به اسماء ائمه و آنها واقف شدند به عظمت منزلت ائمه معصومین علیهم الصلاه و السلام.

روایت دیگر معانی الاخبار

در روایت دیگر شیخ صدوق می فرماید: روایتی است از ابی ذر رضوان الله تعالی علیه: «قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ هُوَ یَقُولُ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ نُسَبِّحُ اللَّهَ یَمْنَهَ الْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ آدَمَ بِأَلْفَیْ عَامٍ» (۲)

روایت ریاض النضره از منابع اهل سنت

کتاب ریاض النضره از منابع ابناء سنت (۳) از سلمان عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم همین حدیث که پیامبر اعظم و حضرت علی یک نور خلق شده بودند قبل از خلقت آدم به هزاران سال. کتاب ریاض النضره برای ابناء عامه مثل کتاب معانی الاخبار برای ما از لحاظ اعتبار است.

۱- (۲) ۱. کمال الدین و تمام النعمه ، جلد ۱ ، صفحه ۱۴.

۲- (۳) ۲. معانی الاخبار ، باب معانی اسماء محمد و علی و حسن و حسین ، حدیث ۴.

۳- (۴) ۳. ریاض النضره ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۴.

علم به ولایت علم اصلی است که بدون آن انسان جاهل است

اما مرحله تجزیه و تحلیل این می شود که علم که تعلیم الهی است و بعـد جواب «سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا» این نتیجه را به دست می آوریم که اگر این علم نباشـد انسـان جاهـل است. علم به ولایت اگر نبود جهال است. آن علمی که تعلیم الهی و انسان را از جهل بیرون می آورد علم به مقام ائمه و معرفت ائمه و معرفت اسماء الله.

در باب معرفت صرف علم به توحید کافی نیست

لذا در توحید هست که اگر کسی از نظر علمی پی به وجود خدا ببرد که دانش تعلیم می هد که موجودات بالاخره یک نیروی ما فوق باید داشـته باشد که این برای توحید کافی نیست بلکه باید اسـماء و صـفات را بداند تا توحید کامل بشود. بنابراین اگر علم نبود یعنی تعلیم توحیـد و اسـماء و صـفات نبود آدم جاهل است. علم پیدا می شود و می داند بشـر که وظیفه اش عبودیت است.

استناد به خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه در شأن ائمه علیهم السلام

بعـد مراجعه کنیم به روایتی که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه خطبه ۱۵۴ که این خطبه عنوانش بیان فضیلت آل بیت هست. یک جمله اش این است «هُمْ کُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ یُسْبَقُوا» که علم از آنجا می آید، آدم که با کنز رحمن آشنا بشود به مصدر علم آشنا شده و به توحید هم از همین راه کامل می شود.

ص: ۴۹

شخصیت علی علیه السلام بهترین دلیل جاودانگی اسلام است

بهترین دلیل بر جاودان بودن دین اسلام و توحید و حقانیت شخصیت امیرالمؤمنین است که شهریار می گوید (به علی شناختم من به خدا قسم خدا را). این اسماء الله راه توحید کامل و راه ایمان به خدا که اصل معرفت است. این نکته عرفانی شنیده اید که من الخلق الی الحق این است من علی الی علی الاـعلی که پلی است. این علی که آفریده است، افریدگارش کیست؟ که نهایت توحید است. بنابراین از طریق اسماء الله معرفت توحیدی کامل می شود و اینها حقیقتا آیات خداست. لذا آیت الله العظمی حقیقتا لقب اصلی امیرالمؤمنین است و در بقیه اطلاقات تنزیلی است. یک مناسبت اسماء الله را از تعلیمات خود اسم الله هست که اسم الله الاکبر علی بن ابی طالب است و او می تواند معنای اسم را معرفی کند هرچند در قالب ادبیات است ولی کلام مولی است که می فرماید «الاسم ما انبأ عن المسمی» که ابعادی دارد. این تعریف از حضرت امیرالمؤمنین به روایت شیعه و سنی که هم امیرالمؤمنین مبتکر علم نحو است. می فرماید: «الاسم ما انبأ عن المسمی» اسم آن است که خبر از مسمی بدهد. اسماء الله ائمه هستند خبر از خدا می دهد. علی اسم الله و خبر از وجود مطلق می دهد و این تجلی اعظم وجود مطلق بلا نهایه و ازلی و ابدی است.

قرآن و عترت دو روی یک سکه هستند

(فهمیدیم بدون معرفت ولایی انسان جاهل است و آموزش اصلی و علم اصلی علم اسماء هست و «علم الاسماء» و «علم القرآن» دو تعبیر از یک حقیقت است. با معرفت قرآن و عترت معرفت کامل می شود.) اسم اعظم خدا علی بن ابی طالب است و اسماء الحسنی هم ائمه هستند و اسم اعظم هم ائمه هستند.

عامل به غیر علم مثل سیر کننده در تاریکی است

امیرالمؤمنین می فرماید: «فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَیْرِ عِلْمٍ کَالسَّائِرِ عَلَی غَیْرِ طَرِیق» (۱) . کسی که آشنا به ائمه نیستند اگر عملی می کنند بی راهه می روند. عامل بغیر علم مثل کسی است سیر می کند در بی راهه. علم را گفت که علم به اسماء الله و علم به اسماء ائمه است.

اوج شخصیت های شیعه بسته به اوج ولایت آنان است

لذا در تاریخ حوزوی آن فقیه که خیلی اوج گرفته معرفت ولایی اش اوج داشته است. امام راحل در معرفت ولایی یقینا بعد از اولیاء الله مانندی نداشت. سید الاستاد تا مراسم روضه را می دید و از دور صدای طبق و نوای روضه را که می شنید بدون اینکه کلمات روضه را بشنود شروع می کرد با گریه کردن با صدا. اینها هستند که نجوم و اقمار هستند که معرفت ولایی دارند.

آیه ۳۸ سوره بقره (فمن اتبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون) ۹۲/۰۱/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

آیه ۳۸ سوره بقره (فمن اتبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون)

آیه ۳۸ سوره بقره «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُون »

استفاده از شیوه توطئه ای برای استخراج حکم کلی

آیه مقدمه ای دارد که در مقدمه زمینه آماده می شود برای بیان این مطلب کلی. یکی از خصوصیاتی که در بافت آیات وجود دارد این است که ابتدای آیه مصادیق یا تطبیقات را می فرماید و در انتهای آیه مطلب کلی یا قاعده کلی یا یک مطلب عامی را بیان می کند مثل اینکه در آیه دیگر قرآن می فرماید «لَیْسَ عَلَی الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَی الْمَرْضی» تا در آخر آیه می فرماید: «ما عَلَی الْمُحْسِنینَ مِنْ سَبیلٍ» که در اصطلاح فقهی به آن می گوییم توطئه یعنی آماده کردن زمینه. این آیه هم یک مطلب کلی را بیان می کند «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْقی». مقدمه اش داستان حضرت آدم بود که که برای شما هادی فرستاده شود که قانون کلی آن این است که فمن تبع هدای. اولا این آیه قانون کلی اعلام می کند.

ص: ۵۱

۱- (۵) ۱. نهج البلاغه ، خطبه ۱۵۴.

منظور از هدی در آیه چیست؟

و ثانیا نکته مهم در این آیه کلمه «هدای» است که این هدای چیست؟ که باعث می شود آثاری داشته باشد و بر ما اتباعش

لازم است. این هدی چیست؟ ما از دقت به این ایه این نکته را به دست می آوریم که خیلی مهم است. از یک سو «من تبع» مشروط کرده است خداوند که متابعت از این هدی این آثار را دارد و از سوی دیگر آثارش هدف فطری و غریزی حاصل می شود. انسانها تمام تلاش فطرتا و غریزتا برای این است که جایی را به دست بیاورد که نه خوفی باشد و نه حزنی. آنجایی که آرزو می کنیم و آرزوی ابدی هست که بهشت هست، اوصافش آرامش مطلق است و روح و ریحان و جنه نعیم است. بنابراین این آرزوی فطری و غریزی آدم به وسیله متابعت از هدی به دست می آید که پیدا کردن آن کار اصلی است و اگر کسی بتواند پیدا کند، سرنوشت و مقدرات خودش را به خوبی رقم زده است. در نتیجه به طور اجمال به دست آمد که این هدایی که خدا این همه برایش جایگاه اعلام کرده است، یک حقیقت برتری است و یک واقعیت عالی است. پس از که از متن این را استفاده کردیم مراجعه می کنیم به آیات دیگر و نصوص این هدی را که گفته است « فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ» چه تفسیری ارائه می کند.

در تفسیر عیاشی (مراد از هدی علی است)

اول مراجعه می کنیم به تفسیر عیاشی: شیخ عیاشی قدس الله نفسه الزکیه روایتی را نقل می کند از آقا امام باقر علیه السلام درباره تفسیر همین آیه. در تفسیر این آیه آمده است که سوال کردم از آقا امام باقر از تفسیر همین آیه که در باطن این هدایی که این نقش را دارد چیست؟ «قال: تفسیر الهدی علی (ع) قال الله فیه «فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ » (۱) . هدایی که در اینجا آمده است علی است و متابعت او این آثار را دارد.

۱- (۱) ۱.تفسیر عیاشی ، جلد ۱ ، صفحه ۴۲.

آرامش در سایه هدایت است

قضیه هم قضیه شرطیه است منتها شرطی که سرنوشت را تعیین می کند و مقدرات یک انسان درست و کامل را تنظیم می کند. یک انسان درست آرامش دارد و یک انسان واصل دارای آرامش است. هر قدر تلاش زیرکانه یا زورمندانه یا تزویر گرایانه به عمل آورده شود که بتوانند آرامش به دست بیاورد به جایی نمی رسد. ما از دوستان و آشنایان کسانی را داریم که ثروتش زیاد است اما فرصت برای خواب ندارد و تقریبا فرصت برای صرف غذا ندارد و آرامش تقریبا سلب است و اضطرابش چند برابر یک انسان آدمی است. آنهایی که در مراکز قدرت هستند آنهایی که مثلا مدیر و رئیس هم می بینیم که هرچه تلاش می کنند که بتوانند با زور آرامش را به دست بیاورند، نمی شود. با تزویر و کلاه برداری و نیرنگ می خواهند آرامش به دست بیاورند که نمی شود. راه آرامش «من تبع هدای» هست کسی که متابعت کند آن امامی را که ما برای شما به عنوان تجسم هدایت آمده که در این آیه «هدای» آمده و «هادی» نیست بلکه تجسم هدایت است و عین هدایت و کل هدایت است که اگر از او متابعت بشود لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون

یادآوری هدی للمتقین

یادمان هست قبلا خوانده بودیم در همین تفسیر عیاشی «عن أبی عبد الله ع فی قوله «الم ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ » قال: كتاب على لا ريب فيه «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ » قال: المتقون شيعتنا» (۱) بعد کتابی را وصف کرد که این قرآن کلام الله است و علی کتاب الله است و بعد آن قرآن یعنی همان کتابی که صدق می کرد به حضرت علی یک وصفی برایش آورد که که متقین شیعیان حضرت علی بودند طبق تفسیر عیاشی قدس الله نفسه الزکیه.

۱- (۲) ۱. تفسیر عیاشی جلد ۱ ، صفحه ۲۶.

تفسیر عیاشی از کتابهایی است که به آوازه نباید حقیقت را از دست داد

ممکن است بعضـی از عزیزان بگویند که این تفاسـیر که بحث می شود کاملا تفسـیری است که با یک اعتقادات خاص این را قبول کنیم و ابناء عامه قبول ندارند و جزء تفاسـیری که خیلی زیاد چاپ نمی شود و هر کجا هم مورد اسـتفاده نیست، تفاسیری است که خیلی خصوصـی است. جواب این است که مـا حقیقت را به آوازه هـا از دست نمی دهیم و اگر بنـا باشـد به آوازه ها حقیقت را از دست بـدهیم الان وهابیها می گوینـد بایـد کل مذهبتان را ترک کنید و باز هم قبول نمی کنند. تفسـیر عیاشـی از شیخ اقدم است و تفسـیر قمی از شـیوخ اقدم ماست و ما از متون مسـتحکم که اعتبارش در رجال سـند تفسیر قمی و تفسیر سند عیاشـی از اعتبار بالاً و از توثیقات عامه هست. بعضـی مواردی که معانی نیاز به توضیح داشته باشد کار ما این است که توضیح بدهیم و حل کنیم و الا از لحاظ اعتبار شکی در آن نداریم.

سوره طه آیه ۱۳۵ (فتربصوا ..... و من اهتدی)

آیـه دیگر سـوره طه آیه ۱۳۵ در این آیه خـدای متعـال می فرمایـد: «قُـلْ کُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَـتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْـحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ وَ مَنِ اهْتَدی»

سوره طه آیه ۱۲۴ (فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی)

آیه دیگر همین سوره ی طه خـدای متعال می فرماید: «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْـقی » (۱) . که آنجا هم متابعت هدایت بود و اینجا هم متابعت هـدایت است. آنجا گفت «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» و اینجا اثر دیگری برایش گفت «لا یضل و لا یشقی» که شقاوتی ندارند و گمراه نمی شوند.

ص: ۵۴

۱- (۳) ۲. سوره طه ، آیه ۱۲۳.

بیان تفسیر نور الثقلین در آیه فوق

این آیه را کتاب نور الثقلین می فرماید: روایت است در تفسیر این آیه:«سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ فَمَنِ اتَّبَعَ هُداىَ فَلا يَضِلُّ وَ لا يَشْقى قَالَ مَنْ قَالَ بِالْأَئِمَّهِ وَ اتَّبَعَ أَمْرَهُمْ وَ لَمْ يَجُزْ طَاعَتَهُمْ». (۱) اطاعت امر ائمه کند و از اطاعتشان تجاوز نکند آن کس «لا یضل و لا یشقی». طبق تفسیر نور الثقلین و تفسیر عیاشی این دو آیه با آیه سوم سه بار هدی مطلب را اعلام کرد که هدی امیرالمؤمنین و ائمه هداست.

برگشت به توضیح آیه ۱۳۵ سوره طه

در ادامه آیه ۱۳۵ سوره طه می فرماید: «قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهْتَدى» می فرماید: دنبال کنید و بگردید تا برسید به جایی (درست همان آن شرحی که دادم که شما فکر می کنید آرامش و راه درست پول است بگردید راه ثروت است یا راه قدرت است تربصوا) ولی اگر راه را درست نروید می دانید در آینده نزدیک که اصحاب صراط سوی آنکه راه راست کدام است و آنکه هدایت شده است که اتباع هدی می کند کیست.

استناد به تفسیر علی بن ابراهیم قمی در آیه فوق

تفسیراین آیه را علی بن ابراهیم قمی در کتاب تفسیرش از امام صادق علیه السلام نقل می کند در تفسیر این آیه که امام می فرماید: « نَحْنُ وَ اللَّهِ سَبِيلُ اللَّهِ الَّذِى أَمَرَ اللَّهُ بِاتِّبَاعِهِ- وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ- وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ بِطَاعَتِهِم» (۲) . در تفسیر این آیه امام می فرماید با فرمایش مفصلی و با تاکید به قسم که خلاصه اش این می شود که ائمه صراط درست و مستقیم هستند. کسی که اطاعت امر ائمه بکنند از هدایت استفاده می کنند. پس تا اینجا مطلب با استفاده از تفاسیر و در کنار هم قرار دادن آیات مطلب روشن شد که هدی و هدایتی آن همه آثار را دارد و خدای متعال در قرآن برای اتباع از آن هدایت تاکید کرده اند، امیرالمؤمنین و ائمه اطهار است.

ص: ۵۵

۱- (۴) ۳. تفسیر نور الثقلین ، جلد ۳ ، صفحه ۴۰۵.

۲- (۵) ۱. تفسیر قمی ، جلد ۲ ، صفحه ۶۶.

اشاره ای به اقسام تفسیر

سوال و جواب: فرق بین تفسیر و ترجمه و شرح و تفصیل را بیان کردیم. اقسام تفسیر را بیان کردیم تفسیر قرآن بالقرآن و تفسیر القرآن بالنصوص و تفسیر القرآن بالادله المختلفه المتعدده العقلیه و النقلیه. معنای تفسیر این است که از کلمه آن محتوایی که در پرده نهان شده است و در ضمن نهفته است را، بیرون آورد.

سوال و جواب: آیه های قرآن ابتداهایش یا مصداق می آورد و یا زمینه آماده می کند و انتهای آیه مطلب کلی و قانون اعلام می کند. مثال زدم به آیه «لیس علی الضعفاء» که در آخر آیه می فرماید «ما علی المحسنین من سبیل». اینجا هم یک مصداق و زمینه فراهم می کند برای حضرت آدم و بعد «فمن اتبع» که ارتباط برقرار کرد با یک قانون کلی « فَمَنْ تَبِعَ هُداىَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون » که در اصول را خوانده اید که مورد مخصص نمی شود.

بیان نصوص

اما بیان از نصوص: (نص به معنای خاص که معتمد باشد یا معانی الاخبار شیخ صدوق است یا کمال الدین و یا اصول کافی است و مدرک دسته دوم در بحث ما قرار ندارد. هرچند شما بگویید که اینها را سنی ها قبول نمی کنند، مدرک اول ما از اعتبار برخوردار است تفسیر قمی و تفسیر عیاشی و بعد معانی الاخبار و اصول کافی)

بیان اصول کافی در شرح آیه (لکل قوم هاد)

اصول کافی درباره آیه شماره ۹ سوره رعد « إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هاد». روایت صحیحه است علی بن ابراهیم عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینه که از اجلاء و ثقات و می شود صحیحه اعلایی. یک قول درباره صحیحه اعلایی این است که اگر عدالت یک راوی توسط یک شاهد ثابت بشود و امامی باشد می شود صحیحه و اگر وثاقت یک راوی توسط دو شاهد عادل ثابت بشود می شود صحیحه اعلایی. یک تعریف دیگر هم هست که مشهورتر و بهتر است. چون این تعریفی را گفته اند تقریبا مصداق خارجی ندارد یا به شدت کم است چون توثیقات همیشه به واسطه یک موثق است و کل سند به توسط دو نفر باشد، تقریبا نیست. صحیحه اعلایی معنای دومی اش این است که وثاقت راوی معلوم و قطعی باشد و از حد ظن و اطمینان عبور کرده باشد که می شود صحیحه اعلایی. در این صحیحه ابن اذینه سوال می کند از امام باقر ابی جعفر علیه السلام عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمُنْذِرُ وَ لِكُلِ زَمَانٍ مِنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ- نَبِيُّ اللَّهِ ص ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيٌّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ. (۱) که آیه «انما انت منذر و لکل قوم هاد» چه معنایی دارد؟ امام باقر می فرماید: و لکل زمان منا هاد. وهابیت قبول نکند که نکند که سند معتبر و کتاب اصول کافی و صحیحه اعلایی و صریحتا فرمود هادی که بعد از منذر آمده، امیرالمؤمنین و ائمه اطهار است. مطلب تا این قسمت محتوا روشن شد بدون هیچ شک و تردیدی.

ص: ۵۶

۱- (۶) ۱. اصول کافی ، جلد ۱ ، باب ان الائمه هم الهدا ، صفحه ۱۹۱.

آثار متابعت از هدا (ائمه) در توضیح (لا خوف علیهم و لا هم یحزنون)

اما فراز سوم متابعت از ائمه چه آثاری دارد و چه مکانتی دارد؟ آثار دو بخشی شد: آثاری که مترتب می شود و اوصافی که برای تابع در قرآن آمده است. اما آثار: در آیات قرآن خواندیم

عدم خوف عدم شقاوت برای پیروان اهل بیت

« لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُون». ۲. « فَلاٰ يَضِلُّ وَ لا يَشْقى ». اما اوصافی که هست: سوره مائده آیه ۶۹ خدای متعال می فرماید که «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون » این هم از یک سو شرح است و از سویی توصیف است. شرح می دهد که آنکه متابعت از هدایت دارد چه کسانی هستند و از سوی دیگر توصیف است که تابعیت امامت و اتباع آل البیت این وصف را دارند. آیه دیگر خدای متعال نسبت به افرادی که خوف و هراسی ندارند، می فرماید: «فَمَنِ اتَّقى وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون » (۱) که دقیقا یک غرض و یک هدف بود برای کسی است که اتباع آل البیت است و اتباع آل البیت «آمن بالله» هستند و همین طور آیه دوم. ما از این دو آیه استفاده کردیم هم اوصاف اتباع را فهمیدیم و هم اثر و فائده اش فهمیدیم که گمراهی نیست و شقاوت نیست و خوف و حزنی هم نیست که قطعا واقعیت دارد و هیچ ادعایی نیست. هر کسی که واقعا پیرو امامت باشد و به نحوی که اطاعت امر بکند، «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» مثل امام خمینی که فرمود با خاطر آسوده و دل آرام به سوی خدایم می روم.

ص: ۵۷

۱- (۷) ۲. سوره اعراف ، آیه ۳۵.

خوف و رجا مساوی باشند یا هر دو باشند

(یک بحث اخلاقی این هست که گفته شده بود که خوف و رجا مساوی باشد که این یک اشتباه است بلکه خوف و رجا باید هر دو باشد و رجا باید خیلی بیشتر باشد چرا که ارحم الراحمین هست و اکرم الاـکرمین است «یا من سبقت رحمته غضبه» بنابراین رجا باید خیلی بیشتر باشد منتها خوف هم باید باشد.) پس می بینیم آنهایی که خوف و حزن دارند که در روایت ترجمه شده خوف از گناه هست و خوف از خدا نیست، آنهایی که حزن دارند پس مشکل ولایت دارند و مشکل ایمان دارند.

آیه ۴۰ سوره توبه (لا تحزن ان الله معنا)

در آیه ۴۰ سوره توبه مربوط به قضیه ای که پیامبر می رفت طرف مدینه، سر راهش یک آقایی آمد که سر راهش بود و از اول برنداشت که یار باشد، برد در غار وارد غار که شد وحشت آمد چون ایمان ضعیف بود و ترسید و پیامبر در کنار هست، چه کسی کنارش پیامبر باشد، وحشت می کند؟ قرآن می فرماید «لا تحزن» یعنی تو حزن داری پس «من آمن بالله فلا خوف علیهم و لا یحزنون» کسی که یحزنون است آن هم در کنار پیامبر اکرم است لا ایمان له و اتباع هم نیست و ولایت هم نیست و لا ایمان له و اتقی هم نیست.

آیات ۴۷ و ۴۸ سوره مبارکه بقره ۹۲/۰۲/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

آیات ۴۷ و ۴۸ سوره مبارکه بقره

آیه ۴۷ و ۴۸ سوره بقره: «یا بَنی إِسْـرائیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمین وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَه وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُون»

ص: ۵۸

محتوای این آیات

درباره این آیه شریفه اولاـ طبق روش بحثی مان به متن دقت کنیم و ببینیم که محتوا و مدلول چیست، آنگاه از نصوص و تفاسیر استفاده کنیم و بعد هم فوائد و آثار در نظر بگیریم. آیه ۴۷ سوره بقره می فرماید: «یا بَنی إِسْرائیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ» ای بنی اسرائیل یادآوری کنید نعمت من را که برای شما دادم که «نعمتی» دارد «و انعمت علیکم»

فضلتکم علی العالمین

و در قسمت آخر می فرماید: «وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمین» بنی اسرائیل شما را برتری و فضیلت دادم بر جهانیان که یکی از آیاتی است که باید بحث بشود که معنایش چیست.

تأویل آیه توسط امثال فخر رازی

مفسرین معروف مثل طبرسی و شیخ طوسی و ابناء عامه طبری و فخر گفته می شود که این آیه باید تأویل و توجیه شود که بنی اسرائیل نعمتی که به شما دادیم منّ و سلوی که میوه و غلات و گوشت و تمام مأکولات و تمام نعمتهای مادی و سرزمین هم شامات که از بهترین ها و چه میوه ها و چه حیوانات حلال گوشت «و انی فضلتکم علی العالمین» می گویند: نسبت به همان عصر و زمان خودشان فضیلتی داده شده است که تقریبا اکثریت تفاسیر این را گفته اند ولی با ظاهر این آیه و با صراحتی که آیه بیان می کند، تطبیقش کار بسیار مشکلی است. این مطلب دقیقا با بینش خود اسرائیلی ها تطبیق می کند. اسرائیلی ها خودشان نژاد برتر دنیا می داند. یک اسرائیلی یعنی یک سر و گردن از انسان عادی بالاتر و این آیه قرآن هم از اسلام کمک کرد که باید این مشکل تفسیری حل شود.

ص: ۵۹

معنی لغوی اسرائیل و معنی متضاد آن مثل استعمار

اما دقت در آیه: اولین نکته که دقت کنید که آن نکته اصلی سرنوشت و مقدرات را تعیین می کند، این است که کلمه اسرائیل مثل کلمه استعمار که کلمه استعمار معنای اصلی اش آبادانی و آباد کردن و مثبت است و به دست اعداء و کفار که قرار گرفت، استعمال شده است یک کلمه منفی. استعماگران که ترجمه اش آنهایی که آبادانی می آورند و اما معنای دومی اش این است کسانی که بی رحمند و ظالم هستند و ویرانگر و مفسد اند، استعمارگر هستند. اسرائیل اسراء عبد و ایل یعنی خدا یعنی عبد الله، اسرائیلی که در قرآن هست، اسرائیل به مملکت نیست. مرحوم طبرسی (۱) در کتاب مجمع البیان می فرماید:

جایگاه تفسیر مجمع البیان و لغت نامه مصباح المنیر

(ایشان آدمی فوق العاده محققی است و یک مفسر مقبول بین الفریقین مفسر کبیر طبرسی است. من در تتبع فعلی خودم مفسر مقبول بین فریقین نداریم. مفسرین ابناء عامه را اتباع اهل بیت قبول ندارند حتی المیزان را ابناء عامه را قبول ندارند و تبیان شیخ طوسی را هم تایید نمی کنند و فقط تفسیر مجمع البیان. یکی از نکاتش این است که آنقدر از لحاظ ادبیات قوی است و آنقدر متبحر است که راهی برای رد باقی نمی گذارد و به تفاسیر ابناء عامه هم اشراف دارد و از آنها هم نقل قول زیاد می کند. تنها تفسیر مقبول بین الفریقین مجمع البیان است. در حوزه برای شما محققین لغت نامه ایی که مورد تایید حوزه است المصباح المنیر و تفسیری که مورد تایید و مقبول حوزه هست مجمع البیان حتی به تبیان شیخ هم استناد آنچنانی نمی شود. اگر خواستید یک ترجمه و تفسیری از یک آیه در رساله ها و تحقیقات بنویسید که دقیق باشد از مجمع البیان بنویسید.) یبنی اسرائیل یعنی یبنی یعقوب طبق نظر کل مفسرین. پس جهت بحث معلوم شد

ص: ۶۰

۱- (۱) ۱. مجمع البیان ، جلد ۱ ، صفحه ۱۹۲.

مراد از نعمت در (اذکروا نعمتی)

اما «یبنی اسرائیل اذکروا نعمتی» ببینیم نعمتی در قرآن کجا بکار رفته تا از باب «القرآن یفسر بعضه بعضا» نعمتی را پیدا کنیم.

ارتباط آیه با (اتممت علیکم نعمتی)

در آیه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی» بکـار رفته است. «نعمتی» تأویل ویژه است یعنی ولایت امیرالمؤمنین. بعد از ارتباط با نعمت ولایت، برای پیامبر و اهل بیت پیامبر است. اینها السـلام علیکم یا وراث ادم صفوه الله تا السلام علیکم یا وراث عیسی روح الله هستند.

و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا (بقره ۴۸)

و آیه دوم مؤید آیه اول است که می گوید: «وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً» در ادامه اینکه «فضـلتکم» بود و نعمت بـود، یـک اخطـار هم بـود، نعمت اینقـدر عظیم است امـا بپرهیزیـد روزی را که در عوض کسـی، کسـی مجـازات نمی شود و بپرهیزیـد از روزی که شـفاعت به هیـچ وجه پـذیرفته نمی شود که این برای نـاصبی هـا و برای دشـمنان ولایت و برای منکرین ولایت هست و الا شـفاعت که اطلاق دارد و این اسـتثناء فقط برای ناصبی ها آمـده است. «و لا یؤخذ منها عدل» که عوض هم گرفته نمی شود. پس این آیه با آیه قبلی ارتباطش را پیدا کرد. اینکه گفتم ناصبی ها طبق روایت تفسـیر شده است که شفاعت که پذیرفته نمی شود برای ناصبی هاست.

بیان تفسیر عیاشی در مورد (فضلتکم علی العالمین)

پس از که از آیات اسـتفاده کردیم می رسیم به نصوص کتاب تفسیر روایی عبارت است از تفسیر عیاشی قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: «عَنْ هَارُونَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ یا بَنِی إِسْرائِیلَ قَالَ هُمْ نَحْنُ خَاصَّه» که «فضلتکم علی العالمین» فقط برای اهل بیت تطبیق می کند که فطرت و وجدان قبول می کند و واقعیت هست و نصوص و آیات دیگر .

بیان تفسیر برهان و تفسیر صافی در مورد (فضلتکم علی العالمین)

روایت دیگر از محمـد بن علی عن ابی عبد الله علیه السـلام «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ یا بَنِی إِسْرائِیلَ قَالَ هِیَ خَاصَّةٌ بِآلِ مُحَمَّد» (۱) این روایت را هم تفسیر برهـان و تفسیر صـافی فیض کاشانی نقل می کنـد و هم بحار این روایات را نقل می کند.

بیان علامه مجلسی در مورد آیه فوق

و بعـد علامـه مجلسـی یـک شـرحی می دهـد هم تحلیلی و هم روایی، می فرمایـد: «یرجی أن یکون المراد من قوله تعالی یبنی اسرائیل تا و انی فضلتکم علی العالمین فی الحقیقه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم لان اسرائیل معناه عبدالله» که مجلسی از حضرت رسول روایت نقل می کند (أَنَا عَبْدُ اللَّهِ اسْمِی أَحْمَدُ وَ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ اسْمِی إِسْرَائِیل) (۲) و می گوید «لأن إسرائیل معناه عبـد الله و أنـا ابن عبـد الله و أنا عبـد الله لقوله تعالی سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ فکل خطاب حسن یتوجه إلی بنی إسـرائیل فی الظاهر یتوجه إلی و إلی أهل بیتی فی الباطن»

بیان ابن عباس در مورد آیه فوق

اما ابناء عامه: ابن عباس می گویـد: اگر به ظاهر آیه اخذ کنیم، خلاف اجماع و خلاف قرآن است. اما خلاف اجماع که اجماع بر این است که پیامبر و علی افضل بشریت هستند. اما خلاف کتاب است که خداونـد در قرآن می فرماید: «کنتم خیر أمه» که اسرائیل خیر امت نیست. «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّه »که خیر امت امت اسلامی است و تفضیل برای بنی اسرائیل نیست. بنابراین معلوم است که حقیقت چیست.

۱- (۲) ۱. تفسیر برهان ، جلد ۱ ، صفحه ۹۵. تفسیر صافی ، جلد ۱ ، صفحه ۸۷. بحار ، جلد ۷ ، صفحه ۱۷۸.

۲- (۳) ۲. تفسیر عیاشی ، جلد ۱ ، صفحه ۴۴. تفسیر برهان ، جلد ۱ ، صفحه ۹۸. بحار الانوار ، جلد ۵ ، صفحه ۲۷۷.

بیان نظر تفسیر علی بن ابراهیم قمی در مورد (لا یقبل منها شفاعه)

آیه دوم را که معنای آیه اولی را تاییـد می کرد، به نص مراجعه کنیم: تفسـیر قمی علی بن ابراهیم می فرماید: قوله علیه السـلام (که تفسـیر علی بن ابراهیم از معصوم نقل می کنـد منتها اسم معصوم را اینجا نمی برد ولی علیه السـلام را که می گویـد معلوم است). می گوید درباره این آیه قوله علیه السلام «وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ کُلَّ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ أَوْ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ شَفَعُوا فِی نَاصِبٍ مَا شُفِّعُوا»

(۱) این معنـای «لا یقبل منها شـفاعه» است و الا آیه شـفاعت که اطلاق دارد پس برای همه بایـد باشـد. اینجا که می گویـد «لا یقبل منها شفاعه» طبق روایتی که در تفسیر قمی آمده است، شفاعت برای ناصبی ها فائده ندارد.

جمع آیات ذکر شده

بنـابراین بـا جمع کردن این دو آیه که آن «فضـلتکم علی العـالمین» از یـک سو و «لا یقبل منها شـفاعه» که با آن عظمت و آن برجستگی اگر انکار بشود جزایش این است که شفاعتی برایش وجود ندارد و دیگر عوضی و بدلی برایش وجود ندارد. به این نتیجه می رسیم که آنهایی که تفضیل برایشان وارد شده است بر جهانیان که روایت گفت پیامبر و اهل بیت است و نصوص ما و نصوص بین الفریقین هم این را تایید می کند.

استفاده از حدیث کساء برای بیان فضیلت اهل بیت

نصوصـی در این رابطه هست حـدیث معتبری به نام حدیث کساء که در این حدیث کساء سـند حضـرت صدیقه طاهره است و قائل هم خـداست. یکی از نکاتی که گفته می شود حضـرت صـدیقه طاهره تحمل وحی کرده است اینجاست، آن قسـمتی که حضـرت صدیقه طاهره نقل می کند که خدای متعال فرمود: «یا ملائکتی، و یا سکّان سـمواتی ، إنّی ما خلقت سماء مبنیّه، و لا أرضـا مـدحیّه، و لا ـ قمرا منیرا، و لا ـ شـمسا مضـیئه، و لا ـ فلکـا یـدور، و لا ـ بحرا یجری، و لا ـ فلکـا تسـری، إلّـا فی محبّه هؤلاـء الخمسه»بیـان در حـدی بود که بالاتر از فضـیلت علی العالمین هست منتها «فضـلتکم علی العالمین» مطابق با فهم ما بود و این را خدا برای ملائکش گفته و در درجه پایین اش می دانیم که فضیلت علی العالمین.

۱- (۴) ۱. تفسیر قمی ، جلد ۱ ، صفحه ۴۶.

بیان مناقب غضائری مالکی

اما نص از طریق فریقین که اثبات می کند که فضیلت بر جهانیان ویژه اهل بیت است و آن مناقب غضائری که مالکی است حدیثی است مجاهد نقل می کند عن ابن عباس سمعت رسول الله: لَا یَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ یَوْمَ الْقِیَامَهِ حَتَّی یُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعَهٍ عَنْ عُمُرِهِ فِیمَ أَفْنَاهُ وَ شَبَابِهِ فِیمَ أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَیْنَ اکْتَسَبَهُ وَ فِیمَ أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَیْت (۱) . آن روز قیامت هیچ کسی قدم از قدم بر نمی دارد مگر اینکه چهار سوال را جواب دهد که یک عمر سوال می شود و از جوانی و سلامت جسمی سوال می شود که این را کجا هزینه کردی. اما سوال چهارم که همه امید ما و همه حیات ماست. یک کسی از سر عشق جمله ای گفته که خیلی درست است: محبت علی حیات ماست که این از حجر بن عدی آمده است. لذا درباره ناصبی گفته شد که شفاعت قبول نمی شود و نص معتبر درباره ناصبی گفت «فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً أَنْجَسَ مِنَ الْکَلْبِ وَ إِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ أَنْجَسُ مِنْه» (۲) که «لا یقبل منه شفاعه» چون ولایت آنقدر نعمت بزرگی است و روی ولایت آنقدر سرمایه گذاری شده است و نعمت ولایت آنقدر ارزش بالاست. تمام رسالت پیامبر بارش ولایت علی بن ابی طالب است و کمال انسانی و هدایت بشری راهش صراط مستقیم ولایت علی است. انکار دین هم «یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَها» که «قست قلوبهم» هست. مسئله حجر بن عدی که خودشان گفتند که ما جسد را بردیم. ما استدلال اقناعی می کنیم و صحت و سقم و تحقیقی آن بماند. اما کار اقناعی که خودشان گفتند که جسد را بردیم که خاک را که نمی برند. جسد از چهارده قرن که به ذهن سوال می کنید که جسد را که می بینند چرا متنبه نمی شوند؟ نظیر ناقه صالح که به حضرت صالح گفتند معجزه بیاور و معجزاتی آمد و در آخر گفتند با یک لحن عامیانه از دل این کوه یک ناقه شتر در بیاید و قبول می کنیم. حضرت صالح هم در پیشتگاه خدا خواست. خدا به قدرت خودش یک شتر از دل کوه خلق کرد اما چه کردند با او که شب که خلوت شد ناقه صالح را پاهایش را قطع کردند این ناصبی و این وهابی است. جسد حجر بن عدی که سالم ببینند با آن که صحابی مقدس حضرت رسول بوده و می گویند ما می بریم و از دست ما بیاید تمام قبور را تخریب می کنیم. و مقام معظم رهبری که یک سخنرانی و بیانی که با یک ظرافت خاص اینها مشرک هستند و بعد گفتند که اینها مرتبط با آنهایی که قبور ائمه بقیع را تخریب کردند. بنابراین ما فهمیدیم که الان نواصب کیست و ولایت چه نقشی دارد و بدانید تا وقتی که ولایت هست، هم نظام هست و هم عظمت است و هم حوزه هست و هم عزت شخصی است. الان عزت برای حجر بن عدی است و یک بار دیگر شهادتش زنده شد. یک بار دیگر شهامت و شهادت و عظمتش در تاریخ برجسته شد. عزت برای کسی است که در راه ولایت اینطور خدمت می کند که با دو فرزندش جوانش که در حال شهادت می گفتند رسم جاهلیت عرب و جلادها که گردن خود را آماده بگیر برای گردن زدن، گفت اصلا این را قبول نمی کنم و راست قامت در برابر شهادت ایستاد. خبر رسانه ای این بود که گفتند تحقیق کردند قسمت بریدگی سر را دوباره گذاشتند در جسد، منطقه اش معلوم بود چون سرش طبق تاریخ بریده شده بود. ولایت زنده است و پیروان ولایت زنده اند و شهدای راه ولایت شاهد و زنده هستند.

ص: ۶۴

۱- (۵) ۲. مناقب غضائری ، باب مناقب امیرالمؤمنین ، صفحه ۹۲.

۲- (۶) ۱. وسائل الشیعه ، جلد ۱ ، باب ۱۱ از ابواب مضاف ، حدیث ۴.

تفسیر آیات فضیلت و ولایت اهل بیت –آیه ۵۸ سوره بقره ۹۲/۰۳/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

تفسیر آیات فضیلت و ولایت اهل بیت –آیه ۵۸ سوره بقره

خداونـد متعال می فرماید:«وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْها حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِين فَبَدَّلَ الَّذينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذى قيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنا عَلَى الَّذينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَفْسُقُون ». طبق نظم بحثی که داریم، اول به متن مراجعه کنیم آنگاه به تفسیر و پس از آن به نصوص و برداشت ها. در این آیه که دقت کنیم، خـدای متعال می فرمایـد: داخل این آبادی بشویـد و از نعمت ها اسـتفاده کنیـد، این یک مطلبی است در مورد نعمت های الهی و برای آسایش بشـر که مورد بحث ما نیست. اما در ادامه می فرمایـد:«و ادخلوا الباب سـجدا و قولوا حطه نغفر لکم خطیکم»؛ سـجده کنان و در حال خضوع از در خاصی وارد شوید و و بگویید حطه که محو و رفع و پاک شدن گناه است تا گناهان و خطایای شما بخشیده شود و پس از آن که گناهان بخشیده شد و این راه طی شد، از محسنین می شوید.

باب حطه یعنی چه؟ و چه آثاری دارد؟

دقت در آیه: اول می فرماید: «و ادخلوا الباب» منظور از باب اطلاق ندارد چون اگر اطلاق داشته باشد خصوصیتی در پی ندارد و اینجـا خصوصـیت دارد. بـاب چه بابی است؟ آیا باب کعبه است یا باب بیت المقـدس یا باب ولایت یا امیرالمؤمنین است که می فرماید: «انا مدینه العلم و علی بابها»؟

ص: ۶۵

مرحوم سـید شبر می فرمایـد: سـجود مـا حطه است و موجب ریزش و پـاک شـدن گناه است. اثری که بر باب حطه مترتب می شود مغفرت ذنوب است. این ورود چه ورودی است و این بـاب حطه چه بابی است که اثرش غفران ذنوب است؟ و اثر بعـدی آن (سـنزید المحسـنین) هم محسـنین و هم سـنزید می شـود. سـنزیدی که اطلاـق دارد یعنی در دنیـا و آخرت به نعمت هـایش افزوده می شود. با این دقتی که کردیم دیـدیم آیه بسـیار پر محتوا و از عمق پر نوری برخوردار است و آثاری در این آیه دیده می شود که از اهمیت غیر قابل وصفی بهره مند است.

تفسیر آیه در روایت سلیمان الجعفری ازتفسیر عیاشی

مرحوم شیخ عیاشی روایتی را نقل می کند درباره تفسیر همین آیه عن سلیمان الجعفری قال سمعت اباالحسن الرضا، روایت در حـدی از اعتبار است چون تفسیر عیاشـی در یک مرحله از اعتبار است ولی راوی ها حـذف شده است. «عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِی قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع فِي قَوْلِ اللَّهِ وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع نَحْنُ بَابُ حِطَّتِكُم» (۱) امام رضـا فرمود که امام بـاقر فرموده است که ولایت ائمه آل البیت باب حطه است. یعنی آن بابی که اگرانسان وارد شود این آثار (عفو ذنوب و ازدیاد نعمت و مغفرت) را در پی دارد.

بیان تفسیر الدر المنثور سیوطی در مورد آیه فوق

سیوطی از ابناء عامه، در کتاب الدر المنثور درباره تفسیر این آیه می گوید: اخرج ابن ابی شیبه عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال:«انما مَثَلُنَا فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ کَسَفِینَهِ نُوحٍ وَ کَبَابِ حِطَّهٍ فِی بَنِی إِسْرَائِیل» (۲) . اگر شما تنزیل و تشبیه کنید، مثل ما اهل بیت مثل سفینه نوح می شود و اگر درباره احوال و قضایای بنی اسرائیل و باب نجات آن تاریخ می خواهید تشبیه کنید، مثل ما اهل بیت باب حطه است. بابی که وارد شوید و گناهان شما بریزد و مغفرت بیاید و ازدیاد و عنوان محسنین هم صدق کند.

۱- (۱) ۱. تفسیر عیاشی ، جلد ۱ ، صفحه ۴۵.

۲- (۲) ۱. الدر المنثور ، جلد ۱ ، صفحه ۱۶۰.

ترجمه آیه ۵۹ سوره بقره(فبدل الذین ظلموا قولا .....)

ترجمه آیه بعدی «فَبَدَّلَ الَّذینَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذی قیلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنا عَلَى الَّذینَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَفْسُقُون». این است که خداوند می فرماید: آنهایی که ظلم کرده اند، چیزی که برایشان گفته بود به چیز دیگر تبدیل کردند. «فانزلنا علی الذین ظلموا» ما برای آنهایی که ظلم کرده اند از آسمان رجس فرستادیم به سبب آنکه آنها کار خلاف انجام دادند و مرتکب فسق شدند. اما با دقت در آیه روشن می شود که خدا می فرماید قولی را که از سوی خدا فرستاده شده، را به قول دیگر تبدیل کردند. «فبدل الذین ظلموا» و این تبدیل هم ظلم است تبدیل عادی نیست بلکه تبدیلی ظالمانه است و این کارظلمی بود که تاخیر نمی شد جزایش را بیاندازیم بلکه جزایش دادیم فانزلنا علی الذین ظلموا برای اینهایی که ظلم کردند از آسمان پلیدی نازل کردیم(یکی از معانی رجز رجس است). واقعا در سیمای آنهایی که قول الهی را از روی ظلم عوض کردند پلیدی پیداست. لذا بعضی ها می گویند که آنهایی که منکر ولایت هستند، از قیافه شان شناخته می شوند. رجزی از آسمان نازل کردیم که کارهایشان و رفتارشان و وضعیت روحی و جسمی شان پلید است. بما کانوا یفسقون به جهت آن فسقی که انجام دادند وخدای متعال این ظلم را در آخر آیه به فسق تطبیق می کند و تبدیل قول خدا به قولی که خودشان می خواستند فسق و ظلم است.

بیان تفسیر عیاشی با استناد به روایت زید شحام در آیه فوق

ص: ۶۷

شیخ عیاشی قدس الله نفسه الزکیه درکتاب تفسیر می فرماید: عن زید الشحات که از اجلاء و ثقات بود و اگر روات دیگر بود صحیحه می شد هرچند الان در حد اعتبار ابتدایی هست. زید شحات عن ابی جعفر علیه السلام: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ ع بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ ص هَكَذَا فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِی قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (۱) این را بعضی ها با برخورد ابتدایی می بینند، تلقی می کنند که در نصوص معتبر شیعه بعد از ظلموا آل محمد و حقهم ، آیات محرفه وجود دارد غافل از اینکه این قسمت که در ادامه آورده روایت است و چون در آیه متعلق ظلم ذکر نشده، متعلق ظلم را معنا کرده است و شرح داده است.. پس اشکالی که از گروه تکفیری محرف بدعت گذار مشرک وهابی می شنوید که تفسیر علی بن ابراهیم قمی از این روایات دارد و فکر می کند که محرف است، غافل از اینکه توضیح و تفسیر غیر از تحریف است. متعلق ظلموا ذکر نشده بود نیاز به تفسیر داشت و روایت تفسیرش را گفت. آنهایی که حق پیامبر و اهل بیت پیامبر را تبدیل کردند و جای ولایت را خلافت گذاشتند اینها ظلم کردند و رجس شامل اینهاست و اینها پلید هستند. لذا از این آیه بر نجاست منکرین ولایت استفاده می شود که رجس و پلید هستند. آیه از مصدر و منبع معتبر فقهای اهل بیت است زیرا تفسیر عیاشی تفسیر معتبری است، مطلب روشن شد.

ص: ۶۸

۱- (۳) ۲. تفسیر عیاشی ، جلد ۱ ، صفحه ۴۵.

بیان حسکانی در مورد آیه ۲۵ انفال (واتقوا فتنه ....) در معنی و تفسیر ظلم و فتنه

(حاکم حسکانی در بین ابناء عامه در حد علامه حلی پیش ماست و در این حد از اعتبار است. ایشان کتابی به نام شواهد التنزیل نوشته که مربوط به آیاتی است که درباره اهل بیت آمده است.)

حاکم حسکانی درشواهد التنزیل درباره آیه ۲۵ سوره انفال مطلبی را نقل می کند که مربوط به ظلم است و متعلق ظلم درآنجا هم ذکر نشده و طبق تفسیر متعلق آن ظلم هم ظلم در حق امیرالمؤمنین است.

جایگاه قتاده و سعید بن مصیب و ابن عباس در سلسله روات اهل سنت

در ان منبع قتاده از سعید بن مصیب از ابن عباس نقل کرده(قتاده و سعید بن مصیب تا ابن عباس مثل این است که بگوییم ابابصیر و محمد بن مسلم و زراره که در حد بالایی از اعتبار است) «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ: وَ اتَّقُوا فِتْنَةً- لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: مَنْ ظَلَمَ عَلِيّاً مَقْعَدِي هَذَا بَعْدَ وَفَاتِي- فَكَأَنَّمَا جَحَدَ نُبُوَّتِي وَ نُبُوَّةَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي » (۱) . در این آیه الذین ظلموا بدون متعلق آمده و در مورد این ظلم که خداوند متعال آن را فتنه دانسته و فتنه خاصی است، حسکانی از ابن عباس می گوید: کسی که در حق علی ظلم کند و بعد از وفات من خلافت و ولایت را از او بگیرد این ظلم و فتنه است. این ظلمی است که پیامبری من و انبیای قبل از من انکار کرده است. در این نصوص که از مدارک معتبر شیعه و سنی نقل کردم، دلالت در حد فوق العادی عالی بود و مطلب کامل شد.

۱- (۴) ۱. شواهد التنزیل ، جلد ۱ ، صفحه ۲۷۱.

تایید مطلب از کتاب کافی (کتاب حجت باب فیه النکت و لطف من التنزیل فی الولایه)

فقط به عنوان تایید از کتاب کافی (سند این روایت صحیح به نظر می آید منتها ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام که ابی حمزه پدر علی هست که سند دارای اعتبار است.) «عن الباقر(ع) قَالَ: نَزَلَ جَبْرَئِیلُ ع بِهَذِهِ الْآیَهِ هَکَذَا إِنَّ الَّذِینَ ... ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیقاً. إِلَّا طَرِیقَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیراً (۱) ثُمَّ قَالَ یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ فِی وَلَایَهِ عَلِیٍ فَآمِنُوا خَیْراً لَکُمْ وَ إِنْ تَکْفُرُوا بِوَلَایَهِ عَلِیٍ فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ مَا فِی الْأَرْض» تاکید شد که این آیه مثل آیه قبلی (سوره نساء آیه ۱۶۷) است « لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا و کان ذلک علی الله یسیرا»می فرماید: اینهایی که بر آل پیامبر ظلم کرده اند اینها قابل مغفرت و عفو نیستند چون اینها دین و مسلک و مذهب را خراب کردند و این گناه و فسق عادی نیست بلکه تخریب دین است. و لا ـ لیهدیم و قابل هدایت هم نیستند و فقط راهشان جهنم است. پس از این می فرماید: «یاءیها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فی ولایه علی فآمنوا خیر لکم و ان تکفروا بولایه علی فان لله ما فی السموات و الارض». روایت، ولایت محور را قرار داد و براساس این نصوص معتبر و مدارک معتبر شیعه و سنی، ظلمی است که درباره ولایت شده قابل مغفرت نیست و طریقش فقط جهنم است.

ص: ۷۰

۱- (۵) ۲. کافی ، جلد ۱ ، کتاب حجت ، باب فیه النکت و لطف من التنزیل فی الولایه ، حدیث ۵۹.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹